

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
شماره ثبت کتاب  
۵۷۶۵

۱۳۸۷  
۸۷۶۱۶

موضوع

مؤلف

کتابخانه مجلس شورای ملی  
کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای ملی

۸۱

۵۱۵۵



خطی - فهرست شده

۶۱۶۵

بازدید شد  
۱۳۷۲

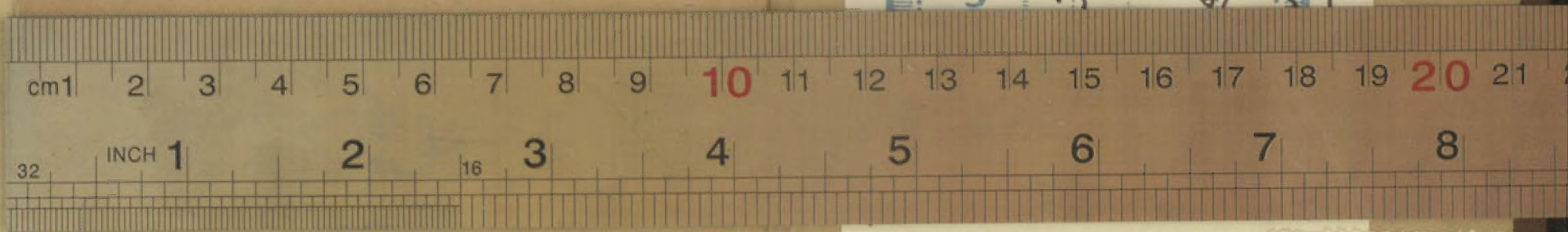
cm 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17  
INCH 1 2 3 4 5 6



بازدید شد  
۱۳۸۲



کتابخانه مجلس شورای اسلامی		شماره ثبت کتاب	۶۱۹۸۳
کتاب: رساله در معانی - ۲ - معیار حیرت		مؤلف	۱۴۳۱
موضوع		شماره قفسه	۱۴۳۱



خطی - فهرست شده

۵۶۱۶



بازدید شد  
۱۳۱۳

۵۷۶۵

<p>کتابخانه مجلس شورای ملی</p>	
<p>کتاب: رساله در معانی - ۲ - مهیّا حسین بن محمد الحسینی</p>	
مؤلف	موضوع
شماره قفسه ۴۵۹۹	۵۵۱۶
۱۷	۱۷۳۱
۶۱۹۸۳	شماره ثبت کتاب

خطی « فهرست شده »  
۵۶۱۶





اعلان جعفری

از سی شصت  
۳۶

نه تبدیل شدن کردن حال  
زیاد نقطه با شنی خارج الباطن

تمشیل باسم شاه بابر

مواظبت در درون سینه کرد  
و در هر یک چوب صبر اول مبارک کرد

شرح احوال تحصیل

مدرسه تهرانی چرخ  
کشایم بهر تحصیل پر کج

بدان کاقام تحصیل در فن  
نه آمد نام هر یک بنوازی

یکی تحصیل آن یعنی که تفریح  
و در یک تسمیه انگاه تفریح

و در تعریف و تشبیه کفایت  
ترا و فایز برای صاحب درایت

و در آن پس اثر حرکت و چای  
و در آن پس اثر حرکت و چای

تعریف تقصیر

سران نظری که نقش را داد  
لقب تحصیل تقصیر قیاد

تمشیل باسم نیازی



نسخه - فهرست شده

۴۷۹۹







نند و انغم جان آن غنیم	بنازی چون نند غالی بران
------------------------	-------------------------

**تعریف تسمیه**

ز اینم حرفی ارضا صاحب معا	مسا خواست یا اسم برپا
بود این مرد و صورت نزد	بایتم تسمیه بودم و دیگر

**تمثیل قسم اول با هم جام**

دلم نخور شد از ذوق کلا	خرا اول حرف نشیند ز پلا
------------------------	-------------------------

**تمثیل قسم دوم غم غم**

مرا پوسته باشد زان کفایش	غم چید چید بر دل ریش
--------------------------	----------------------

**تعریف تلخیص**

چو لفظی را که در بایست مطو	و که مطور نبود پست مذکور
نشان دادی بود تلخیص	فبسط شست با و مقاش

**تمثیل قسم اول با هم می**

بخورشید نعلک اکنون می	که باشد شنبه تر زان می
-----------------------	------------------------

**تمثیل قسم دوم با هم امین**

دعا کردیم و نشنید آفتی	ز قول پیامان آن معج
------------------------	---------------------

**تعریف بصیغ**

چو در لفظی تصرف کرد و فعل	کران شد صورت آن لفظ حاصل
بود بصیغ آن در چین تقسیم	بوضع و بجای یافتیم

**تعریف کصوف وضعی**

کر آن صورت بلفظی تحویل	که مفرش بود و تمثیل
بود بصیغ وضعی زده اسما	که تمثیلش از بهر تود یا

**تمثیل با هم قاسم**

خوش اندم کز پی رنوع جا	کشم یک گوشه مردم از نقاب
------------------------	--------------------------

**تعریف بصیغ جلی**



اگر تصحیف الفاظ و عبارات	بمحو نقطه باشد یا با ثبات
مر آن تصحیف را جعلیت خوانند	بدین نامش معنی آن معنی خوانند

### تمثیل بسم ثمنس

نویسم بر رخ نه نام جان	شود چون صفحه ششمین نشان
------------------------	-------------------------

### تعریف ششم

که از لفظی شوی حرفی طلبکار	که با مفهوم آن نبود ترا کار
بود شپه نامش و ستاره	بدین عنوان در آید در شمار

### تمثیل هفتم

دو چشم یار چون بر بهار	ز قلم عاقبت شد اشکبار
------------------------	-----------------------

### تعریف کنیت

که از لفظی مفهوم بی برسی	که باشد غیر موضوع که در آن
وزیر مفهوم خواستی از خود نهند	تو لفظی را که بهر شش وضع کردند

چنین در مزار پستان روان است	که این قلم نیست از کجاست
در از لفظی شوی لفظی طلبکار	که با مفهوم آن نبود ترا کار
چو بر اعمال سابق نیست	بود آن از کجاست قلم نماند

### تمثیل قلم اول بسم نویان

شده سوک فلک بهر کدایا	ز رنگ آسمان آفر نمایان
-----------------------	------------------------

### تمثیل قلم دوم بسم دارا

قدت شد ساکن لاجون را	که قلم بر تو کا جملوه ایاه
----------------------	----------------------------

### تعریف ترادف

چو باشد در لغت ای صفت	و لفظ از بهر یک معنی
توان ذکر کی خواستی و گریک	ترادف باشند بی شک

### تمثیل بسم هفتم

مراد مر و عشق از تک و پوی	بود اسباب در دایه عافیت
---------------------------	-------------------------



### تعریف اشترک

زلف از معنی منظور باشد	که غیر معنی مذکور باشد
باسم اشترکش سازم و بگویم	اگر باشد حقیقی آن مفهوم

### تمثیل باسم اب

می گاه مدحیم قدس پیش	فرشته سرهند در زیر
----------------------	--------------------

### تعریف افعال حسابی

عدد را بر کسب منظور یا ب	بود محسوب از افعال حسابی
بشرح آن عمل کا مده	فشانم گویم از کلک کمر سنج

### تعریف قسم اول

چو آمدند ج را سپاس داد	یکی در نظم بایت زان عدد
کسی گاه درین فن واضع اسم	نهاد اسلوب اسمی نامین قسم
ولی باید که از من در پیر	کران اسم هم دیگر را بگیرد

چرا گاه است داخل در زاده	حسابی خوانندش باید
--------------------------	--------------------

### تمثیل باسم کب

و داینستی چشمت دوا	دل مسکین را یا زباده
--------------------	----------------------

### تعریف قسم دوم

و از بعضی حرف ا و مقصود	ز اعداد آنچه موضع لاشعور
بجز اسلوب حرفی نام دیگر	بر طبع سلاق کردن نیست در خور

### تمثیل باسم آدم و شام

بسوی آمد شیرین تمایل	اگر آیم بسوزد نیمی از دل
----------------------	--------------------------

### تعریف قسم سیوم

اگر اوصاف فردی را عدد	شمردی وان عدد و در خاطر
بجز اسلوب احصائی بخشش	که این شد نام رود بیکشش

### تمثیل باسم در



شوریش و لم ای شوخ پیا بر	ز نوک غمزات و پیلین
--------------------------	---------------------

**تعریف قسم چهارم**

ز معدودات چون کفر و مشهور	که در سر و نی اعداد است محصور
بقصد آن عدد و در نظم ای	شد آن اسلوب نام محصور

**تمثیل با هم زک**

ایستاده چرخ از کجاست	که صدره در جهان نایب است
----------------------	--------------------------

**تعریف قسم پنجم**

یکی ز ارقام سندی شد معلوم	طفیل آنچه بهر اوست هر قوم
ز نسبت نامشمل محروم کرد	با سلوب رقم و موم کرد

**تمثیل با هم فیروز**

چو در نیی ز ابروی تو دیدم	اندیدم دور سر پایانی نیم
---------------------------	--------------------------

**ذکر اعمال تکمیلی**

**تمثیل و کرامت با هم بدر**

مهر بس مصطرب بودین زار	بدوش یافت تکیه کار
------------------------	--------------------

**تعریف قسم دوم**

بشدیدار کنی حرفی مقید	ویا کرد انیس و زار شد
نشدید تخفیف این نو	کنم بهر تمثیل از سر طوع

**تمثیل قسم اول با هم**

شود مشکوف ز ایه قاف تا	کرا و با شازافت در می صاف
------------------------	---------------------------

**تمثیل قسم و مرز با یاز**

زایام ای دل مخزون تو آخر	شوی ای سبک از بار ط
--------------------------	---------------------

**تعریف قسم سوم**

الف را کردی بدیگانه	بغیر بد و قصر امش ندان
---------------------	------------------------

**تمثیل قسم اول با هم آدم**



یکی رستراحت شده	یکی را خون دل در زیر باله
-----------------	---------------------------

چو دل از یاد آدمای دل افروز	تخواهد بود چو بستمند لوز
-----------------------------	--------------------------

چو حرفی را وجود اندر کجاست	بود آما نیاید در عبارت
----------------------------	------------------------

تو سازی آنچنان از زمره	که کرد و در عبارت نیست پیدا
------------------------	-----------------------------

و یاد سر و جاحر فیت موجود	تو در لفظ کس معدوم ثابو
---------------------------	-------------------------

بزد عافت لای که ابرکا	نخست اظهار باشد ثانی اسرار
-----------------------	----------------------------

ز زده خویش را بقدر تردید	چو خور باروی او سپید کردید
--------------------------	----------------------------

غم رویت کند تصویر جانم	ولی آفرینایید بر زبانم
------------------------	------------------------

چو حرفی را که آمار می شتاب	بود بی بهره کند آری شتاب
----------------------------	--------------------------

و یا بر عکس آن نیست محول	که نام آن بود معروف و مجهول
--------------------------	-----------------------------

ویم با تو جانا آتش ل	که نبود پیش تو مجهول محال
----------------------	---------------------------

ز شیرین گویند اکثر چنان سخاوت	که ویرایش باشد از چوین کجاست
-------------------------------	------------------------------

جو با وچم و ز او کاف تازی	بپی وچیم و ز او کاف تازی
---------------------------	--------------------------

چو خاک پات را در یابم ای جا	پی سر دیده گیرم زره زان
-----------------------------	-------------------------



شده از چاپش ترد لهای پیا

جو زیر لب نمودی خال بسیار

درین فن قبل از خندین سایل

رقم زد کلک ارباب فضایل

ملا اکثر تعریفات مشهور

از نقصان نیست خالی و در خط دور

حقیر اندرین نظم محقر

که بر لوح سپاس آمیخته

بوجهی کرد تعریف شما

که زایل گشت اکثر از خط شما

پی تا رخ آن از عالم غیب

رسیده نسخه موزون بی عیب

قبول خاطر اهل شرم باد

۹۱۳

بخوبی در همه عالم شرم باد

م



در بیان

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از تین بنور و ن ترین کلامی که قافیه سنجان  
 انجمن فصاحت بدان تکلم کنند اغنی سپاس  
 و ستایش حضرت و امب العلیات جل جلال  
 عن الا حاطه کجبه کاله و پس از تو تسل مطبوع ترین  
 مفت الی که غلبه لبان چین بلاغت بدان ترغیم  
 اغنی در و د و تحیت سرور کائنات سلام الله و صلوات  
 الزاکمات علی و آله نمود میشود که این مختصر است  
 و لست در قواعد قوسن که بموجب اشارت  
 بعضی از حباب اصحاب اغزه احباب صورت تحریر  
 است تقریر بسیار اسید واری بنیات چلت حضرت

**نظم** که حرف قید را گیرند یا نه نیست در لفظ  
 حجم از ده زیاده یا و ما و را و را و بین و بین فین  
 و نون و یا باشد یقین چون بر و صبر و محنت کشت  
 و خرد و در و نرم و نرم و دست و دست و دشت کشت  
 و لغز و لغز و لغت و لغت بند و بند و مهر و مهر و اگر  
 بنای قافیه بر عربی باشد رعایت قید در جمیع حرف  
 لازم است چون عدد و عدد و حبیب و حبیب و مکرو و مکرو  
 اشال آن **سبیس** الفی را گویند که میان او و و و و  
 یک حرف متحرک واسطه باشد و قافیه مستطاب  
 آنست که این الف را در جمیع ایات رعایت کنند  
 چنانکه کال اسمعیل کرده و مقصد که مطلق نیست  
**نظم** ای آنکه لاف منیر از دل که عاشقیت طوبی ملک



ارزبان تو بادل موافق است **و** شعری عجب  
علاف فصیحی عربی است پس واجب  
نمیدارد بلکه پست پس شماره **فصل** آن حرف  
متحرکه را گویند که میان تائیس روی واقع شود چون  
شین فادرت گذشته **فصل** حرفی را گویند  
بر روی مساق که چون میم درین است من جوی تو هوا  
خوابیم **م** کوز بوی خوشبردار و من غم  
**فصل** حرفی را گویند که بصل چون میم درین  
**بیت** مسجع کو یاریم ما خست کاف نام کاریم  
**فصل** حرفی را گویند که بخرج چون د چون شین  
درین **م** عینی من اندر چشمان می پستش **م** چه  
شکایت آید و بختن کا پستش **م** کوف را

گویند یا پست که بفریه می شود چون میم شین **م** بیت  
آنکه که پیشم مهر و پستش **م** و در جمله نیکوان گویند پیش  
**فصل** حرکات فیه شش است چنانکه گفته اند **نظم** رسد  
و حسن و توجیه است **م** باز جوی و بعد از دست تقابل  
**م** حرکت ماقبل پس گویند پوشیده نیست که  
آن غیر مستحبه تواند بود **نظم** حرکت حسیل را گویند  
آن شتر کمره باشد چنانکه گفت و فقه نیز می باشد  
چنانچه فیه **نظم** که شت ما روز و بخیر و مبارک  
پس کن قدح زباده کلزنگ را **م** و فقه نیز می آید چنانکه درین  
**بیت** ای شسته از کس شوخت تقابل **م** زلف تو گرفت  
ز سر رسم تطاول **م** و حرکت ماقبل و ف و قید را  
گویند چون شتر کا و بار و کس **م** سر کا که فیه



مشتمل بر حرف قیام موصلا باشد اختلاف خود  
جایز داشته اند چنانکه کمال اضغالی گفته **یعنی** که سوز  
و کم کم نفس است نه شود **از** و در دلم را به نفس است  
در دیده از آن حبس کردانم **تا** هر چه نفس است از آن است  
**تجیه** حرکت با قبل روی ساکن است نه یک که مختلف  
کرد و حرکتی که روی متحرک شود بسبب حرف قبل  
چنانکه انوری کرده در قصیده که مطلعش **انیت مطلع**  
ای مسلمانان فغان از دور چرخ چیزی **و** زلفاق تیر و  
قصده و سپهر شیری **و** ساعی و غصری را فیه ساه  
**جری** حرکت روی را گویند و اختلاف آن اصلا  
جایز نیست **ان** **قال** حرکت حرف و صلت  
وقتی که خروج به و چون حرکت یا درین **بت**

بچه بک لاج غم کنیم **و** در شکستیم  
دل بشکنیم **و** در شوقه **و** لازم نیست که حرف  
و صلت حرکت که باشد چنانکه درین **شعر** عاشق روی شکو  
دیوانه شکل هر دو انجم و حرکت خروج و فرید را  
نیز نفاذ گویند چون حرکت میم دشین درین **بت**  
تا کی بخونین و دل پرور **از** و درون فند و راه آورد  
**فصل** در باب این صناعت مره فیه را که در تطبیح  
تفراده حرف ساکن پیالی شود مترادف گویند و آن فیه  
که در آخر او یک ساکن باشد اگر پیش از آن ساکن یک متحرک  
است آنرا متواتر گویند و اگر دو متحرک است آنرا متداکل  
خواهند و اگر سه متحرک است متراکب گویند اگر چهار متحرک  
آنرا متکامل گویند و فیه سکا پس **و** انفعاله و غیره



و جمیع این القاب درین قسمت مذکور است **نظم** مکتوب  
مترکب متوازن میخوان **م** تذکره که مترادف لقب قافیه  
**مصل** چون حرف روی ساکن باشد و حرف وصل  
بدون پیوسته باشد از امتیاز خواننده اگر حرف وصل  
بدون پیوسته باشد از مطلق گویند و روی مقید را  
حروف قافیه هیچ حرف دیگرند آشته باشد از  
مقید مجرد گویند چون پیوسته و روی و اگر پیوسته باشد  
این حرفش پیوسته باشد مثلاً مقید بر حرف یا حرف  
مقید گویند و روی مطلق اگر از حرف قافیه همین حرف  
وصل آشته باشد چون سروری و دلبری از مطلق  
مجرد گویند و اگر حرف دیگر از حرف قافیه را  
باز حرفش پیوسته گویند چنانکه مطلق مقید و روی

و خروج و خرید و نایره گویند **مصل** عیوب مایه  
آوا و اکفا و استسا و ایط **م** اختلاف خد و قوی  
را گویند چنانکه دور و دور و حبت و حبت و پرو و پرو  
در یک شعر جمع کنند **اکفا** تبدیل روی است  
بهری یا پیشتر که در مخرج با و نزدیک باشد  
مانند احتیاط و استماد و ازین قسمل است جمع  
کردن میان سه رهنمای عجمی و عربی چنانکه  
سک با شک قافیه سازند و چپ با طرب  
جمع کنند و امثال آن در این بغایت ناپسندیده  
است **سنا** اختلاف ردیف است چنانکه زمان  
و زمین را در یک قافیه جمع کنند و شعری عربی  
تلاف ردیف را و و یا جایز میدانند چنانکه



عمود و نمیداند که یک شعر می آورند فلان در  
اشعار ایشان بسیار است **ایضا** اعاده کردن  
تجافیه و آن برد و گونه است جلی و **سخت**  
چنانکه منیکوتر و زیاده تر و فوکر و سکر و این  
قبیل است نون مصدر چون کشتن و شنیدن  
و حرف جمع چون الف نون در یاران و دوستان  
و تا در صفات و کلمات الف با در لاله و  
غنچه و الف نون صفت چون خندان و کرا  
و کردن و یای تنکیر چون پستی و مردی و دال  
استقبال چون دپ و برد و نون تخصیص چون  
و سیمین با جمله هر چه در لغز آیات صریح است  
معنی مکرر شود خواه کجاست باشد خواه بیشتر از

ایطای طلیست و شاید که بنای قافیه بر آن  
نهند و اگر ضرورت اقتضا در قفسیده پیش از دو  
یا سه زیاده برین توان آورد بقدر آنکه تکرار قافیه جان  
داشته اند و این نوعی تجافیه را شایگان گویند  
**ایضا** خسته چون آب و کلاب و این را جایز و بجا  
چنانکه در **شعر** ای کل چپا تو بر ده ز روی کل آب  
صحت کلار با کرده بی حیت کل آب **بدا** که قافیه بر دو وقت  
معمول و غیر معمول معمول است که بی آنکه در و تصریف کنند  
شایسته آن شد که قافیه واقع شود و غیر معمول  
است که بواسطه تصریف شایسته آن کرد و آن  
تصریف بگاه تبرکب و دو لفظ باشد چنانکه لفظ است  
ایضا ترکیب لفظی است و این شایسته آن است



آن سپد اندک با خاست راست و یک قافیه جمع  
 شود چنانکه در آیه روی تو که گویم راست **است**  
 و نوار تجلی الهی سپد است **و** کاه و تجرید یک لفظ  
 باشد چنانکه کمال اسمعیل کرده لفظ کار و را در حق سید  
 که مطلق اینست **مطلع** بر بافت نخت مراد روزگار است  
 زانم نیرسد بسبب زلف یا دوست قافیه ساخته بر وجه  
 که حرف ال را از جانب ردیف اعتبار کرده است  
 چنانکه میگوید **میت** خشم شتر دلت را قربان میکند **و**  
 زان روی بچند ذابج آخته کار دوت **و** تمت  
 بنده الرسال فی او ایط شهر حب المرید **و**

در شش روی شاه جهان

نسخه



شرح معانی  
در الاسرار

نیست خدایه آری نام کم	درم زدن باید زبانی کرد
نیست ال محرم تا زالب که	حرفی از نه شرح دها شد
درج ناش هر حرف فشی	جوهر فرجند و پنج و ده
روکی کا ورده سوی گنای	کرده چنان کج و درج
خالق بی اول و بی آخر	مهر او از جمله اشیا با سر

مهر او از رخ تابان	بهر او سر سودی پسر
جان دین ره تا بد بوی نو	افتدم تا فرق شد بوی
لغنه نادیده در این تمام	یکی شود موسی صفت عالم
زده چو دگر آگه شود	افتسام ماه و مهر کفر خود
برجیال از دزد که آشکار	شد تکی کوه از آن شد پسر
اول ملامت خواسی لغو جان	بپرورد بانو دگر بگوشت خون

در این معنی  
به اول شود و حق در میان  
بنا دل  
در یکدیگر

الف

س

ل

ل

جیب ال الهیه شود

۴ ۵

السن

الم بکت

الف



دل تیر به یار اطلاق شود	دل ز علقه خورشید بر اوج ماه
الحاف	نیز از بر خورشید
چون بگذرد دل ز بهر روی	در طریقت که داز جان نسیب
الب و ارب	
مالی بی چشم سیر منی عیا	جمع یابی صورت و حایا
الم	صورت که تیغ اوله صدمه اورد
شاه دم از درد و غم بی	خاکها کم از سپیده کی
ال غ	نیز از درد و غم
ز اور راه را پستان خنم غم	راه قلابان بود بر عکس آن
	نیز از غم
آه دل که دست از زان چیا	پیش مع خانه آه پوزنکا
ال و ارب	

تعریف قلب	
چو وضع افکار پاریغیر	بجز قلبش نباشد نام دیگر
ولیکن قلب باشد در استخوان	بود تعریف سر اسباب مملو
تعریف اقسام ثقت	
بجز ترتیب لفظی راوسی دور	بقلب کل شود و پیوسته می شود
و گریا بدنه بر ترتیب تغییر	کنند از وی بقلب بعضی قصیر
ز الفاظ کم کسب چون قنار	کنی بی قلب هر کس بی قنار
بقلب کلیش میدان قلب	مثال حسد بیایم مرتب
تمشیل قسم اول هم محرم	
رنجبت به نشد ما نمود	حریم دل از آن خویشید انود
تمشیل قسم دوم هم مؤمن	
شدم روزی بگوئی آن الی بود	و علم از یاد آید و حس از بود



**تمثيل قسم سوم**

چو خوابه مشوم با این کمال	نه چندان کند و در این پیش
---------------------------	---------------------------

**معصیل احوال جسمانی**

چو شد احوال تمبیلی بکحل	کنم آراستند بلی بمل
بدان کمال تندی بودش	کنم تفصیل اگر آید ترا

**تعریف قسم اول**

چو شد ز نظم ای کز کوه	سکون حرف یا صد شغیر
مرز نام هر کجاست و پیکین	بتشیش کجاست و پیکین

**تمثيل قسم اولی**

اگر بپای عمل اگر کشاید	نخندد دل نه شتافتن بپاید
------------------------	--------------------------

**تمثيل قسم دوم با همی**

نزن شک جفا سر چندی	بر آن غمی که بالمش راندی
--------------------	--------------------------

منج اعلی دیده دل با وج ماه	پای خورشید دل به تری ماه
----------------------------	--------------------------

الفت را کیری بقصور زل	مالی لغز جاده در این لم زل
-----------------------	----------------------------

*اصل*

زنده جاوید را آخره غم	جان اگر صندره بر آید در الم
-----------------------	-----------------------------

*چند در این است*

چون بود دل در قضای پیر	در میان حد غمش باشد خوشی
------------------------	--------------------------

*بلی غفر*

سوز غم کان شعله ای است	در دل طالبی پاید خوش
------------------------	----------------------

*احد البطل*

سید هر دو دل بکشتن	از جلا و ارضای دل نشن
--------------------	-----------------------

*انصر*



دانی اصله فرج بر کوی آید  
باش چو نذر امانه پس

ال مع ۱۰

سرکه باشد در دشت نعل  
از دل اولع افشود

افشود چو افشود  
بست افشود

نشد دل قسطنطنیه  
با چنان شوق از محبت خست

نشد دل قسطنطنیه  
از غل تا سده ای شود بام

چو کشتادی ای ای ای  
محکم هر سوی خوشید

کشتادی ای ای ای  
محکم هر سوی خوشید

دار و دانی از حشمت  
دید و دیدار و دیدار

دار و دانی از حشمت  
دید و دیدار و دیدار

سکه کو شود در بصیرت کمال  
بکمال آمد دشت از روی حال

سکه کو شود در بصیرت کمال  
بکمال آمد دشت از روی حال

دانی کارا بر دست زوای  
نرسد به طایفه طایفه

دانی کارا بر دست زوای  
نرسد به طایفه طایفه

دشمن از سر که پسیدم  
کشت و کشت و کشت

دشمن از سر که پسیدم  
کشت و کشت و کشت

شال و چون طلب یابم  
باشی از غم اندکی بفر

شال و چون طلب یابم  
باشی از غم اندکی بفر

دشمن از سر که پسیدم  
کشت و کشت و کشت

دشمن از سر که پسیدم  
کشت و کشت و کشت

پادشاه مهر تو ملک جان  
نشد پادشاه مهر تو

پادشاه مهر تو ملک جان  
نشد پادشاه مهر تو

چرخ کجی کرد و خورشید  
بود و یکدم از رخ خاش

چرخ کجی کرد و خورشید  
بود و یکدم از رخ خاش



زبان گویا و کف باشد چون کلاه	نیست بجای او دل و دلی و دلی
جود و بخشی و در هر سبک	فینش شمس از نور سیر
کینه بر لایق از آنکه	کینه بر لایق از آنکه
یا آتش دل زینا حبس	بر کوه آشکارا و کوه
فینش عالم و که سر بایرند	آنچه هم موسی و کاهیر
تج و خورده و کوه افغان	بود و خورشید پرکشش

عالمی و از آنکه چشم دل	چشم دل و از آنکه چشم دل
حال و اقد و طلب دل	اندکی باشد ترا کج نهاد
صورت شمر کرد و فانی شود	یا بی از خیر آنچه مقصود شود
منه در کج و یا شمس	اینکه لپها حسی و خیم دل
نقد و شمس که کو یاد عالم	آتشکار و بهریش دل
ز آتش محنت صفای یافته	چو زرد و خود از این وقت



هرق شکسته است	آتش شکسته است
از مجموع هر دو شکسته در دو خط و در نام و برای و الی	
انجی شمشیر این مکر	کشت مکر و این مکر
الف بلا هم سطر الی شود	
انکه نوا به سطر این است	دل کل از غیر این است
الف نوا نوا نوا نوا	
مست تر این الی از حد	بسیار مکرر این است
الف مکرر نوا نوا نوا نوا	
چشم راجع شرف کار	تا به اصل کند شرف
الف ت	
مست مکرر این الی	زان سبب ل چو آمد
الف ت	

در این زمان که در مصلحت	در این زمان که در مصلحت
در این زمان که در مصلحت	
در این زمان که در مصلحت	در این زمان که در مصلحت
در این زمان که در مصلحت	
در این زمان که در مصلحت	در این زمان که در مصلحت
در این زمان که در مصلحت	
در این زمان که در مصلحت	در این زمان که در مصلحت
در این زمان که در مصلحت	
در این زمان که در مصلحت	در این زمان که در مصلحت
در این زمان که در مصلحت	



۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲

فایده و بیان نکات اول و دوم  
نیکو بکار و پادشاه و پیش

کتابخانه شخصی هم در آن است

ایک بار مجھ سے ملا

یون خور و نواسه لایق خرم خور  
هر سگادی حاجی ایامی

فانودان فی دلا سرحد

معجيات حسن بن محمد الحسيني

در اسوس قباب آن ترک خطابت  
از جانب دو پست چن ابروز پست  
از جانب دو پست لفظ چهار مداد پست و  
جبارت چن ابروزی که تحلییل حصول نیست  
لفظ چنری اراده شده یعنی از لفظ چهار  
چنری حرف با پست و چنان که در اسم **نقار**  
**نقار** پست چشم چشم بی روشنی ای پست  
بخش بر معنای تا پنجم در آن منسج منیا  
و چنانکه در اسم **نقار** یافت لی ال این قرا  
انکه دو بسیار زخم نام یار و ما که در اسم  
ماه نو بی خرم ابروی تو پست را بنود



در شب عید دو تا بود که دیدار نمود  
 و چنانکه در ایام آن یار که بود و خند و شرم  
 آلوده ییگار و کربنوم دل نه بود  
 از روی صفا دید و نفوس از قوم  
 و یکدل همی بکس نشد آسوده  
**تخیل** عبارت از آنست که لفظ را که قبلاً  
 معنی غیر معنای معنی داشته یعنی معنای  
 بحر می سازند به جز و پیشتر و شاید  
 که در آن هر جزوی معنی داشته یا لفظ یا از  
 بعضی معنی و از بعضی لفظ و ایضا اجزای  
 که مستقل باشند یا یک یک مستقل نباشند

یا بعضی مستقل باشند و بعضی غیر مستقل  
 که مراد از تمامی اجزای معنی باشد **تخیل**  
 جزو با استقلال مرکب چنانکه در ایام **بهر**  
 آن شوق که پست مرغ جان در دامنش  
 محراب دلت ابروی غمزه فاش  
 اوراد من زایل آن محراب  
 تکرار اگر کنی پیای نه نش  
 مقصود با تخیل تخیل نازایت و چنانکه در ایام  
**این** که ترا پست دیده پنا دید **بهر**  
 بر مینبیا مقصود با تخیل تخیل نازایت  
 و بعد از استقلال مرکب و این جزو تخیل



بدو جزو تواند بود چنانکه در **اپیسم** **شای**  
کرده تیر غسره ات از جو رو گشت  
در دل شید ارمی ای نازنین  
مقصود بایشیل تحیل لفظ ره اپست و بعدم  
استقلال بعضی چنانکه در **اپیسم** **بر** تار من قی  
طره پر مشک ناب رشته جان رستا  
پر ج و تاب و چنانکه در **میس** **ایسم** **بر**  
جای او عالی بود فکر عشق چون رسد در  
جایش ای رفیق پشیده غمناک در ادب تحیل  
لفظ کنه اپست و لفظ بجای یک بایده که بان است  
شده بهی کردن لفظ در که مودای عبارت

دال داری زبرد در اپست و چنانکه در **اپیسم** **میس**  
عجب کرتا شای آن روی گلگون دل از  
دور یا پند سپی بقانون مقصود بایشیل  
تحیل قانون اپست تحیل بسبب جزو استقلال  
مریک چنانکه در **اپیسم** **بر** بایده ان رستین  
ای خواججه بخت خوار نیست بند و نه  
ابدی یفت نیکان تارست و بعدم  
استقلال بعضی چنانکه در **اپیسم** **بر**  
برقع از طرف پنج کشود نگار  
کوشه ابرویم منو و دوبار  
**ان** تحیل بچار جزو استقلال مریک چنانکه در **اپیسم**



ز برک خویش اهل بیان در و آ  
 بوجه میل سبکین نشاء رات  
 لفظ براتجا رجز و تحمیل یافته و بعد استقل  
 بعضی چننگه در ایسم **نکی** بشننگی  
 دی چو کرم که از زو آن شاخ کل او  
 ای کار که مراد از همه اجزا لفظ  
 تحمیل بدو جزو با استقلال هر یک خاک و ارم  
**نقی** مراد و قندیل دل سوخت  
 شد آن سوخته باز افروخته و چنانکه  
 در ایسم **با بکر** انکه است از روی او خورشید  
 و مراد انفعال چون نمود ابروی او نمود کرک و

مقصود و نامتشنیل تحمیل آرزو پست و بعد م  
 استقلال بعضی چنانکه در ایسم **با قر**  
 ذات تو سرگرم که توان اعتبار کرد  
 چون خواست با خلاق و همه آنکار کرد  
 چننگه در ایسم **خود** آن رخ فرخنده دور  
 بنده دید غنبرین خالی برو زمینده  
 پوشیده خانه که مقصود و نامتشنیل تحمیل رور است  
 و چنانکه در ایسم **ال** بر کند کله را به  
 ارشوق رویت باغبان آری کجا را  
 پاخت کم تا برک کل کرد و عیان **ن** تحمیل  
 به جزو با استقلال هر یک چنانکه در ایسم **زبان**



گاه پرسی از دلم گاهی ز جان ماه من میرد  
تتر لپایت آن و چنانکه در ایسم **هم**  
عشق جان را ز جور یگانه در دمنده  
طو ریخواه و چنانکه در ایسم **نوری**  
برو عاشق از پر کویت کرانی عاقبت  
کشت تا ز مشکوت از ناتوانی عاقبت  
و چنانکه در ایسم **نقی** مدتی از مدعی مشکو  
داشتم پنهان ولی شد آشکار مقصود  
با تشیل خلیل عشق است و چنانکه در ایسم  
**نقی** مدتی سطلانی که آن اریست کورش  
همچو آفتاب طلیت و بعد ماست قتل

الی خواست شد که مراد ف او پست  
و چنانکه در ایسم **شاه فیض** شمس بخت  
کل و با غم خاطر دیده در شش  
کل خویش مرا مانده کفر و چنانکه در ایسم  
**عصمت** خانه نیم سوز دل را پخت  
زاش غم چنانکه کی افروخت  
مراد از خانه پست است چون نیم سوز  
مصرع ماند و چنانکه درین دو ایسم  
**نقی** و **طییر** چهره افشان شد چو از خون  
دل صد پاره ام نقطه های اشک  
ریخت بر رخساره ام از نقطه های اشک



که پست چو نمی رخت شود یکقطره  
 ماند از نیم نقطه مراد و نون و قافیت که چون  
 یک نقطه بآن ملاحظه کرده شود و لفظ حق  
 یابد و در اسپم ظهیر از نیم نقطه ظاهر و ملاحظه  
 شده و در تحصیل هر دو اسپم مراد از لفظ  
 ام یا پست و چنانکه در اسپم **مسافر**  
 یکصد خان خطا پس از خاک پای دپت  
 جای پس خویش افکند قدم پا زدست  
 از جای پس که ثانیاً بکفایت حصول یافت که  
 خویش عبارت از اپست پر خاشاک  
 و چنانکه در اسپم **دو علی** در میان <sup>سخت زار</sup> بود

نیمه محلی گرفت پیش از و چنانکه در اسپم  
**عادل** آن پر و که دل خون زکلی اندامی است  
 جان خسته ز پیری و خود کامی است  
 بی مهر نگویش و لا رام نیست  
 از مهر نشانه و لا رامی است  
 و چنانکه در اسپم **مسیکن** نسبت پا و ده رجان  
 جلد با نجم کردم در میان مهر یکی یافتم  
 و کم کردم و چنانکه در اسپم **بکر**  
 پست تا شیر غم محسنون را غمزد  
 آنچه پس میشود زان پیل و بر سر  
 و چنانکه در اسپم **سراج** بنه پیر بران در بخت <sup>سخت زار</sup>



اگر چه پس تا جداری نداری و چنانکه  
 در ایسم **در** علی که عین جدل بود باشد  
 آن علم طلب کن که موبد بشت کوی  
 شرف علم میر هرگز بی کوشه در  
 بنامه باشد پوشیده فغانه که جبارت  
 شای کوی حسنی لی نقطه که لفظ پس باشد  
 از در پس پیا قط شده و کوشه در پس که  
 بحرف بی تبدل یافته و چنانکه در ایسم **تجسم**  
 کومه مر در که دارد کن مهر او نشا  
 کودل مار و بنوا ایسم مراد خود بر  
 مراد از خواصی بدریا در آمدن ایست

و از مراد خود بر آوردن حصول کومر بالا  
 و چنانکه در ایسم **شمسی** مزار و کوب شکم  
 پیادت آن پری پکر بروی ماه کو  
 پیو و پیارشش سوی وی بگر و چنانکه  
 در ایسم **فل** میزد دلشده که جان غم  
 فرمایش آدلب و اجل بکند از پیش  
 از طایفه که اهل عشقند آخر استفتاده  
 بست کمر بر جایش لفظ الی آشفته که  
 از ان لفظ لید ایست چون کمر بر جاک  
 خود بند در میان خواهد بست و چنانکه در  
 ایسم **لطیف** میست بروی ماه بجای نش



جوخ فیروزه چو افکار کند بر خوانش  
و چنانکه در ایسم **مراد** تا کی بل شو بکن بعضی  
مردم کند آرزوی از بوالهوسی و آینه  
تو که دل چه خبر قیامت از تو تا کی حس  
برادی زسی وانی تو که دل چه خبر قیامت  
مذکور گشته و مراد افکار ادا شده  
و چنانکه در ایسم **عبدی** در شکل جویش و چو  
ببین امر و زلف و اچو کوی و از  
قتل کنایت است بعضی از صور مکرر و این  
طریق شاید که اشارت بمشغول داشتن  
باشد با حقایق منتهی چنانکه در ایسم **مارون**

بعضی چنانکه در ایسم **اس** پروین نسبت  
و چونندم اگر میخواهی از چه بپزند پاران  
و اگر میخواهی و چنانکه در ایسم **صفی**  
و دلش بخشید ما کام جان یافت  
کسی حقیقتی از بوی من و چنانکه در  
ایسم **ایکس** با من در خانه و از از دور  
لطف و کرم چون در آمد دوست من  
کرد و چو چو غم و چنانکه در ایسم  
**زکریا** بهر زبانی وری در کوشش که آن  
است تا بان کو کبی بر جبهه آن را بین  
و چنانکه در ایسم **شید** کج کرد و ن یافت آن



آخر اوسیم سرشکم مرتب تحلیل عمار  
جزو با استقلال سر یک چنانکه در اوسیم **نور**  
جان و دل بهر تو جاد و سکن است دیده  
خوای خانه های روشنیست و بعد م  
استقلال بعضی چنانکه در اوسیم **غنا**  
ولا آن کل دست دیگر است چوئل  
فایده ایست بهر آنست و چنانکه در اوسیم  
**کاشفی** چند و دیده خوب ساز زمانی صدا  
جا کند اشک فراوان همه بجز سرخ یار  
و شاید که لفظی که محل تحلیل حصول پوسته  
باشد آن نیز تحلیل باید و افاده حصول مقصود

کنند چنانکه در اوسیم **سی** پاس قدرت  
از بهر برآمد فراز اوج کردن خوار  
و درین طریق شاید که واسطه اخلال  
فاما حصول آن نیز تحلیل باشد چنانکه در  
اوسیم **حسین** قی بر بخور و کوی تو جانیست  
دل بهر نقد کعبه رایافت نقد  
نمود و معنی است که از تحلیل لفظ نمود  
مقصود حصول می پوندد و قریب همین باشد  
این معما با اوسیم **سینه** باید که روی عاشق  
و بخند صبح و شام بر خاک کوی دوست  
بود حاصل کلام درین معانی تحلیل لفظ نمود



چرخ فیروزه چو افکار کند بر خوانش  
و چنانکه در ایسم **مراد** تا کی بل شو بکن میفنی  
مردم کند آرزوی از بوالهوسی داین  
تو که دل چه خیر قبست از تو تنگی حسنه  
برادی نرسی دانی تو که دل چه خیر قبست  
خدا که رشته و مراد افکار او شده  
و چنانکه در ایسم **عبیدی** شکل حور پیش و چه کوی  
بین امروزران و چه کوی و از  
قیل کنایت است بعضی از صور مکرر و این  
طریق شاید که اشارت بمشیت داشتن معانی  
باشد با اختلاف معنی چنانکه در ایسم **نارون**

بعضی چنانکه در ایسم **اش** پر و من نسبت  
و چونندم اگر میخواهی از چه بپوشد پاران  
و اگر میخواهی و چنانکه در ایسم **صفی**  
و عاشق بخشید ما را کام جان یافت  
کستی رخصتی از وی همن و چنانکه در  
ایسم **بابوس** با من در ماندن از دور  
لطف و کرم چون درآمد دوست شدن  
کر بود چو چه غم و چنانکه در ایسم  
**توکل** بهر زبانی دری در کوشش که و آن  
پست تابان کو کبی رجه و آن هر ران  
و چنانکه در ایسم **شید** کج کردون یافت آن



آخر ادریم سرشکم تب تحلیل عمار  
 جزو با استقلال سر یک چاک در ادریم **نویس**  
 جان و دل بهر تو جا و سکر است دیده  
 خواهی خانه های روشنیست و بعدم  
 استقلال بعضی چاک در ادریم **غایت**  
 دلا آن کل دست دیگر است بچل  
 ناله های بهر است و چاک در ادریم  
**کاشفی** چند در دیده خوشبار زمانی صید با  
 جا که اشک فراوان همه جگر بخار  
 و شاید که لفظی که محل تحلیل محصول پوست  
 باشد آن نیز تحلیل باید و افاده محصول مقصود

کنه چاک در ادریم **سیدی** ای پاس قدرت  
 از بهر ترا آمد فراز اوج کردون خور  
 و درین طریق شاید که واسطه انحلال  
 فاما حصول آن نیز تحلیل باشد چاک در  
 ادریم **جبین** بق بر بخور و در کوی تو جانیست  
 دل بهر نقد کعبه را یافت نقد  
 نو و صفت است که از تحلیل لفظ نو و  
 مقصود محصول می چونند و در قرب همین باشد  
 این معما با ادریم **بینی** باید که روی عاشق  
 در خمر صبح و شام بر خاک کوی دوست  
 بود حاصل کلام درین معانی تحلیل لفظ نو و



که از حاصل کلام حصول می یابد و چنانکه در این  
**دیس** شک را بین و خاطر پیش ازین  
 باشد و در مدارای نازنین شمار دور  
 و دویست و چهار است که چون بلفظ مد  
 پیوندد و دویست و چهار مدار حاصل شود  
 و از تحلیل لفظ و دویست و ترکیب حرف  
 قی او بود و عطف مقصود و حصول پیوند  
 چنانکه در این **سراسر** مرغ روحی که بود با  
 و پر مرغش است مرغ ابدی که گشتن  
 از من صفش و شاید که ذکر ما و معنا  
 با سلوب عربی باشد و با سلوب فارسی

مرا آنچه غنچه صفت داشت این دل بر عم  
 درون خویش نهان می نماید از پی  
 بکار لفظ نهان درون خود را نموده و با  
 دیگر درون درون نهان نموده می بینی  
 از و پسا قطعه شده و چنانکه در این  
 از پی میگرد که شود دل ریش آخر از ناوک  
 تو ای همگیش از ناوک لفظ الف را  
 شده و پست نگردد در این **این** آگهی که پست  
 بخاص و عام انعاش افاق گرفته  
 نام با اگر اش نامش بعلک رسیده باشد  
 ز شوق بکاره فزون نوزش مهر از نا



و چنانکه در اسپم **بلاغ** ای انکه ترا پست  
 بقیمت بمان بازار خود را نفی نماند  
 از و چنانکه در اسپم **پای** راست  
 ده عشق که در وی سر دم بیا و پیری گشته  
 غبار از پی هم و چنانکه در اسپم **الغ**  
 از مژه بریاد لعل آن به ناکا پسته ♦  
 دیده ام و امن پی از که آریسته  
 یحی را از لفظ داکه از تحلیل لفظ دامن حاکل  
 المخریسته که نایند امن آن بحرف مین  
 تصرفات تبدیل غنچه و چنانکه در اسپم **المان** حاکل  
 ابروی تو دو تاجه شوست ♦ و آن پیر زلف کجی چاک

چتری که زلف از اپست مویست و چنانکه  
 در اسپم **عمر** انکه پست از سیش روز  
 بر دوزم بهتر سو پیمت که زیر شمش  
 و نم پیر و چنانکه در اسپم **عمر** از بی تو  
 غم مخور ای مندر زانه در کوه جاشسته  
 در امر دانه آفرغ که پست عاشق کل  
 باکی نبود اگر نیابد دانه و چنانکه در  
 اسپم **قباء** دلاوری از کار و بار جهان  
 و زمان هر چه باشد رخ و لبر آن  
 آنچه در زانت با و پست و چنانکه در اسپم **همین**  
 در انکه نوید و صل شد ویر آخر فغان دل شد و زیر آخر



که یک اجل که شده از ذمه کیم بآن  
 جاده پسیر آخر مراد از چاره پسیر لفظ  
 من است و چنانکه در **اسم سب** جزئی است  
 تو اگر آن چیزی زیر این کند زبردت  
 آنچه از منظران بود در وی غیر سیم شک  
 چنانست و چنانکه در **اسم عرب**  
 خوشا توجه اهل نظر بر اعدم بحالت  
 نظر ارجس و بر کشیده قدم پوشیده  
 که آلت نظر در نیست و چشم اراده شد  
 و چنانکه در **اسم حسام** که رسته او در باید  
 ای پسیم بدن مکره نظری در نیست مکن

بکر که سر شک را کان در ما ایضا  
 متصل بر دامن و درین معانی از کان  
 که سر شک چشم مراد است که از اجتماع  
 نقطه های او بر قطب و بطریق اتصال  
 بحصول پیوسته **قیم** و کمر لفظیت  
 و اراده لفظی دیگر نی و ساطت معنی بی که  
 ولات اول بر ثانی بطریق تسمیه  
 باشد یا لفظ ثانی موضوع له اول بود  
 چنانکه در **اسم سب** آن به سر جو خود  
 آید و اینم وین مهر و وفای او  
 شاید و اینم زلفش ز جفا نموده حاصل ما



آن شوخ با حیل نایب و انیم زلف  
که با اعتبار لام از وی اراده شده چون  
محو کردن چم چهار مصراع اول اپسنه  
با ویت ثانیاً بلفط ماحی تغییر یافته و چنانکه  
در اپسم **پراپم** بود و در چنگ تیر انداز را  
که تیر خویش پیا ز و بر کان را پست  
ز ابرو مشه آن چنگ جورا  
کان بر سر آمد عکس آن خواست  
و چنانکه در اپسم **عبد** چو عارض و پسر  
قد آن عورت را و تا بنده نباشد بنو  
پرو آزاد از لفظ تا که تجلیل حصول

رنج فرسوده که کرده از وصال  
دل بحر و خش آسوده و چنانکه در اپسم  
زلف تو که یکد به دپساری  
کاش سری و کاه پر خم ساری  
زلفت نه در از است و نه کوته زچ  
بر ماه دو زلف مقتدل کم ساری  
و شاید که لفظی از عبارت مذکوره که  
بتیمیه حاصل شده باشد سبب حصول  
خط و یکر شود و آن تیر و اسطه مقت  
کرده چنانکه در اپسم **چم** چست از خویش  
آن دل از است کاپسته رخ و شمع جان



و شاید که لفظ نخستین گویند و باعتبار  
حرف آخر کلمه را اوده نمایند چنانکه در آیه  
شید ایان بن بوی او خاک شین  
شید ای نخست او من بی دل دین  
یار ار گذر ز کج دیوار غمشر  
کو جانب شید ای نخستین  
و ای نخستین گفته شده از دیوار و حرف  
آخر اوده کرده شده که باعتبار بناد  
نخستین در تکمی باشد و تواند بود که  
تعیین حرفی بکر تر باشد و در عدد حرف  
لفظی چون ثانی و ثالث و غیر آن چنانکه

در اسپم و جید جهان پراز کرم یار و مردوش  
که بر حساب غنیات خود پندارند و چنانکه  
در اسپم و جید و حدیث آنی که ثانی میگویند  
معجز عینی عبارات فصیح گفته اند لفظ  
جانب و گوشه و سو و طرف و امثال آن  
گویند و حرف اول آنرا خوانند چنانکه  
در اسپم آدم ای ال خسته شکایت کن از  
قمت خویش میرسد جانب مانا و ک  
خوبان کم پیش و چنانکه در اسپم  
بر دوشم آن شوخ پر کش پیکدم  
زین ای ترکاز و لهای عالم



پوشیده غنا که کلید سوختنیه حصول فیت  
و چنانکه در اسپم ظاهر از نقش خط عشق  
دل باز دود از گوشه کن و کس آن نمود  
و چنانکه در اسپم می پنهان بریز برق  
شیرینک جانفزا هر سوی محسوس  
ز دو کیسوی شک و بهما و کوشا  
و امثال آن گویند و طریفین لفظی اراده  
نمایند چنانکه در اسپم ظاهر که هر کس  
ز شوق عشق آموخت تا بهما رسد  
بهما سوخت و شاید که این عبارت  
با عمل معاینی بحصول بوند چنانکه در اسپم

سیر جان چو پاشی آتش می بر سر و زد  
بهری هر جانب خود را بسوزد و الفاظ  
که فی الجمله لاتی داشته باشد بر اعطای  
شیمی چون جاده و پوست و مانند آن فکر  
کنند و مجموع اول و آخر خوانند چنانکه در اسم  
ای اسی قدوس و جمن و بجوی  
پرتافت لطافت و نیکویی  
از رشته جان و خست و دل  
برق تو جاده نیکویی  
و چنانکه در اسپم ظاهر چو قد خویش از جاها  
نویساید خوش آمد برقه او جاده در کاش



و چنانکه در اسپم **وادی** است که جان  
 قرارید در وی **در** ایست که ترک خوش  
 باید در وی **سر** شد **بلی** سپردن و پارا  
 که چون **در** پرتک و پست چو آید  
 در وی **و** دلهما و داپطها و نظایر  
 آن ذکر کنند و مجموع مابین الطه فتن  
 اراده نمایند چنانکه در اسپم **و** امام  
 رفعت بارگاه حضرت دوست  
 حریم کعبه و آن و خلق عالم  
 فرستاده بدر باین کعبه  
 همه دلهای خود را در پی

چنانکه در اسپم **جان** **بلی** قدرت مر که  
 بختان در ایم ای نگار **نیزه** در  
 پهلوت مارا از زمین و از بار  
 از جانب بین آب که مابارت است  
**نیزه** در پهلوت یعنی الف در جنب است  
 و از بار نیز **نیزه** در پهلوت یعنی الف  
 مقارن است و چنانکه در اسپم **محمود**  
 هر چه بود در پینه بیک **محمود** کردم غیر دل  
 کان پرا از پکان تیرت ای ترک بکل  
 و چنانکه در اسپم **محمدی** ای شفیع ز دل  
 بی خون خورده **رفت** پایالت از جانم **و**



و چنانکه در **اِپسم میرنجی** یکسوی قصد دیه  
 مرپو بزرگان دراز نیزه داری می نما  
 مرطرف ای و نواز و چنانکه در **اِپسم**  
**شربت** آنرا که طریقی پیروی خواهد دل  
 خاک ره دوست باشد شش پسته نزل  
 بر چنار و محله و به بنجاک در اوست  
 بر خاک و درش مراتب آید حاصل  
 و چنانکه در **اِپسم ادم** از کریمین که مردم  
 افزون باشد جو ناپست روان و آب  
 جو خون باشد و شاید که لفظی که مراد  
 آن خوانند با عمل معنایی بصول شوند

و چنانکه در **اِپسم امین** مت عاشق چو زده  
 پیر کردان مهر خورشید در دلش پنهان  
 و چنانکه در **اِپسم** شوخی که مرالی خور  
 و چنانکه در **اِپسم** با زاده و بر سر نظر  
 لطف کاشت پوشیده نماند که تراب  
 ترکیب یافته که مراد مراد ف او پست چنانکه  
 در **اِپسم کافی** مر تیر چنانکه از تو بر دل خور  
 آزار دل نکاه پس و ن برده زین  
 که خواهد دل یکن تیرت دیگر چه هم  
 ره بدل آزرده و چنانکه در **اِپسم درویش**  
 مر غنم میلی که در کلزار اوست



تاغن بنده می که خدای اداست  
داند همه اهل دکان کرکوش  
لفظیت برای دل که معنی دار است  
مراد لفظ کلی است که تحیل حصول یافت  
و چنانکه در **اپسم** **زین** از غمزه آنچه دارد و خوا  
شدن دو چندان چون پوی کرسن او  
در دمنده ان و چنانکه در **اپسم** **شخص**  
خدا را یک نظم ای سر و آزاد  
بشید ایان دلها داد و بر باد  
و چنانکه در **اپسم** **عید** شب دور بهلال  
وی دیم پری رشفن جام ز روی دیم

و چنانکه در **اپسم** **نیمه** دل سوخت  
از مکر تو دین بس شکست یک جانم  
در وفای مهرت ای به یکدلت  
و چنانکه در **اپسم** **نیمه** جای خود زلف تو  
میخواسند دلها از خوشی کوشد ان  
زلف را چو پایان میکشی و شاید  
که این الفاظ ترکیب حاصل شوند چنانکه  
در **اپسم** **شمار** بر بهر زاهد که وضو نشین است  
کرد از آینه او را کش صاف می جو  
که همانا سازد دل زو پواس طهارت  
پاکش ماده بعضی از **اپسم** لفظ **سمما**



که بواسطه ترکیب و اسطفا مقصود بحصول  
چوپسته و مغز کوند و باین الطریق خواهند  
چنانکه در اسپم هر روز خود را سپرده ویت  
یارب چوپسته پند مغز افتد از پیش  
خود را شکسته پند و شاید که تعیین  
حرف باحوال و اوصاف آن باشد و آن  
بطریق مقصود می تواند بود و بعضی  
از انواع آن در ضمن این شده ظهور می یابد  
چنانکه در اسپم کرم آنچه و نه انت او را  
با کمر بچکان از شکر پخته شده پوشیده  
و پنهان نموده و چنانکه در اسپم **نشان**

در دل این آفتاب طلعت آن سیمبر  
کشته ساکن غیر خود پساکن میخاورد  
و چنانکه در اسپم **نشان** از شکر پخته  
پرم که در میان رستگان شود کم  
و چنانکه در اسپم **نشان** و کرده آفتاب  
ای کو شربت آخر تمام با حرم پاکت است  
پوشیده و مانند که از عبارت با حرم پاکت  
لفظ با حرکت حصول نیست و چنانکه در  
اسپم **نشان** حال نو بر رخ فسرده و آن سپر  
حوری ز او را حال نویسد آن حالش  
بی دل ناسا و را لفظ نویسد آن ترکیب **نشان**



و چنانکه در اپسم سفر کرد آن ... و کرد  
 ز غم پیشانی آن دیار و چنانکه در اپسم  
 ... در کل در صحنستان پرده از غم  
 کشود آنچه در کفزار می ماند بحیثی بی بخت  
 در لفظ کفزار آنچه تصحیف در وجایت دور  
 زنی وری است که از آن زراراده شده  
 و چنانکه در اپسم شاه قلی مر که داند ز جاده  
 علی است شاکر و آن و چشم می  
 و چنانکه در اپسم ز کور قریب به کمر وید  
 این شیوه در این محبت نکوست  
 کوچه بود ز دیده چندانیم آید که گویند زنده است

و چنانکه در اپسم چو کور از مخالف در پنهان  
 در درج عقیقت آفرای جان و چنانکه  
 در اپسم دی مجلس با صحن کفزاری بود  
 با خاصان شگفته چسپاری بود مارا بل  
 شیعته پنهان ز خواص حرفی بی  
 کج دیواری پوشیده مانند که لفظ کجند  
 ترکیب یافته که بواسطه آن اشارت شد  
 با سقا حرف صا که پاس میانه آن است  
 بکج و چسپا که درین دو اپسم معا است  
 می باید **لا اله الا الله** توان غم دل بدوست مردم  
 کفن شرطت در پست گفتن و کم گفتن



حال خود چو بر زبان می آری خوش نیت  
بند و پست **در** اسم گفتن و چنانکه در اسم  
آفتاب رویت از چشمم کرد **در** **در**  
اشتران طالع با پسر اکبر هر یک  
و چنانکه در اسم **آ** بهر مادر و آفرین  
کو سرگزینش صاف بهر ما که ایان برسد  
گشته فاش و چنانکه در اسم **علی**  
هر تازه کلی که بشکفت در گهزار باشد و  
زود و خوبه یار از عالم جان رسیده  
خوشه دشت آزا که بودش **شکل**  
و چنانکه در اسم **س** زاه اشناک **در** **در**

چون در شب عید آن بت سپیم اندام  
از بام نمود ابروی **در** **در**  
باروی مشش نام دیدم ابرو  
ماه نوا و نام دیدم نام  
و چنانکه در اسم **رب** دل نوا نوا  
جور و کین طلب کو پای اذان بجهین  
و چنانکه در اسم **پ** پیش نای پند  
ترک حدیث عقل کن بادل حریف  
از پیاف و از می عقل کن و چنانکه در اسم  
در سپینه دل ریش که بودی زینش  
دیرست که دور مانده از کس خوش



نام صبر بری و شکی کاشش کویم کی  
خویش آید دل ریش و چنانکه در **ایم عید**  
چون کرد آتش می پر امن جالش  
خود را کند و کون خورشید بی تابش  
و چنانکه در **ایم حبش** ز شوق عارض اشخ  
موش دلی داریم نچو چو آتش  
و چنانکه در **ایم یارم** دایم روز به چشم  
پرور و کمر پند دل کف را نفع دگر  
و چنانکه در **ایم ابل** ز نیم کان لب زندان  
گرفتم چنانکه به پرست نام تو گفتم چنان  
در **ایم** این دل افروخته را جام می آتش بود

بویم پر ز دیر صاف قش خوش بود  
و چنانکه در **ایم شاد زان** جان کرد بهر تو کرد  
می سپنم خود را بتو در گفت و شنودی سپنم  
بنمود بشی گوشت ابروی تو یک **خوب**  
ماه نوی سپنم و چنانکه در **ایم الیاس**  
نیست بر لوح دل من غیر نقش نام و دست  
این که **حس** چه نام می ناید نام اوست  
و چنانکه در **ایم بهار** ک و شخت ای که شش  
می نیم به نام یا بود داغ و الف بالایم  
آنها نام پوشیده و نماند که ماده **ایم**  
لفظ باست و چنانکه در **ایم رشید**



از گردش و هر آنچه نیاختی به خواهم  
 که بود صورت آن ماه نسیر و چنانکه در آسمان  
**مقصود** باغ را وقت گل از باد مرصع یار پی  
 یز آب بقاصوف مرغ یار پی  
 از مرغ چار گوشه مراد است و چنانکه در آسمان  
**معنی** نام ادب است که چرخ را زوی از قوس تربیت  
 از مراد او چسبی پست کی ذکر نیست  
 پوشیده ماند که در دو حرف اول لفظ مراد  
 تصرف بطریق اثبات و ایضا واقع شده  
 و در حرف آخر آن بطریق تبدیلی که مقصود  
 بامتثال است و چنانکه در آسمان **ماشتم**

بروم از کفزار آن مپی بستی بس نمان  
 نانش گویم آنچه گویم ست آخر آن دمان  
 و چنانکه در آسمان **عمید** شفیق رپس را  
 که دایم بود آن پر و عنبر اکشن  
 و می باید در رنگ عاشقان که در آسمان  
 عاقبت ز اچا که شستن و چنانکه در آسمان  
**معین** مانند زر شود رخ من تا بوسه کری  
 پسین لی دل تو کند یک کری و چنانکه  
 در آسمان **عادل** در عاشقی ماند ز دل جز نماند  
 باقی ماند آنچه پذیرد اشارت  
 و چنانکه در آسمان **اعمال** بعد کمال پایا سینه



پوزوم از شراب پارسه پوشیده  
نماید که کو قیاسی ترکیب نیست و لفظ پ  
که پایقی او پست چون قیاسی نباشد پ  
خواهد بود و فی لاین معانی از پر تو ضمیر نسیر  
مقرب الکفره السلطانیه است ابدیه امر  
زالل مدته و با شارت آن حضرت مظلوم  
کشته و چنانکه در اپسم **فصحی** کان کرم است  
آن کف بحر مثال کز جو در سید پ  
چپاش بکال بالای گفت چپای اسیر  
از خلق معذور کسی نیست که آرد بمینال  
پوشیده نماید که کوه فتنه ترکیب یافته و

پایبی که لاحق او پست اضافه کرده شده  
وکاف که پایقی او پست از برای تشبیه است  
که فتح دریاست مشایخ پسر است پس چپ  
که بر بالای شش فتنه سابی باشد حرف پایست  
که بقاف تبدیل می یابد و شایده که عمل تبدیل  
بصرف در صورت کتابی حروف بود چه  
از وجوه وجود دیگر دین که در اپسم **شکر بود**  
از لب شکر چون دندانانی گرفت آن نازنین  
بر در سویدی ولی دلبه که دید پست معین  
از لب شکر چون دندانانی گرفته شود با بقای  
نقطه ها شکر شود و دین که در اپسم **فصحی**



میداد و قرب آن می قدر پسند کا نه  
رخ هر کس چو گل از ناز غنچه از حد چو شد  
نصیحت آن شوخ کرده بر گوشه ابر و زده  
پیش آهنگ و چاک در آسپم **میر**  
بر پرده اش منم با دیده های درفش  
آن را از بالای دریا گوشه دامن کشان  
بر بالای دو نقطه چون گوشه سی در ادر آن  
کشند می تبدیل یا به پای و را چو چاک در آسپم  
**شمس** به منش نهان در دندان برابر با  
انچه لب سخن آیش ای پرده سیمبر پوشیده  
خانه که لفظ منیش ده آسپم واقع شده که شصتی

تقرنات دره مقصود بکصول می پونند و آن  
سهای آینده بطریق رلق و فلق وقوع یافته  
با تصرف خاص باسپم **ملک** کفم برم همیشه در شک  
پیش از ماراپیک وصال شدن آن در نشأ  
و تبدیل درین معانی تر متضمن رلق و فلق است  
باسپم **نور** صوفی که توبه بود از زخم شکستن  
بر تاقه بود از زخم عیش عشان نوش نهان  
صافی می پست آخر هم بر عالی که بود و پست  
چنان و تواند بود که عمل تبدیل مستی بر کشان  
لفظی باشد چاک در آسپم **شرف** یا به آن لشکر  
خط زود بخت که چنان طرف یک رسید



برنج سپیده ای جان کم کش  
 آن سپهر را که نگون خوابی و  
 اگر بت لفظ سپه کشش او که حرف سین  
 معهود است چون کوتاه تر واقع شود  
 آن نوشته را و اثر گویند بکسر لفظ  
 توان خواند و چنانکه در اسپم **بهرام**  
 آنان که ز بخت خویش دارند آس  
 بخت و گران همه از روی قیاس  
 بر اسپم زمانه و اثر کون می پسند  
 ز انجاست پرش فی بعضی شده  
 لفظ نه که از تحمیل زمانه بمحصل پوسته چون

و اثر گویند خوانده شود و نون بهی و سی  
 بتدل خواهد یافت و شاید که عمل تبدیل و <sup>سطه</sup>  
 رقم ندیده باشد چنانکه در اسپم **ایوب**  
 شد و به پیش بایر سیمین <sup>پوسته</sup>  
 در اسپم غرت استاده پیا <sup>پوسته</sup>  
 که لفظ غرت که از تصحیف غرت حصول  
 دو حرف پوسته او که غیر زور است  
 چون راست بایستد رقم شش خواهد  
 نمود و شاید که منبر را سلوب حساب  
 حرف باشد چنانکه در اسپم **ابن** <sup>عنه</sup> می  
 خویش <sup>سکر</sup> که بعد و هم شرح بیان پس



چنگ ال آسین او خواهد چو  
یک نیم نهان دارم از انهن  
از نا کج است چون نمی کم شود و نیم مانده  
از دو حرف ب مراد است و از نیم مانده  
لفظ او یک حرف چهار حرف تبدیل یافته  
و شاید که تبدیل در ضمن احداث حرکت باشد  
چنانکه در اسپم **آوم** صح و ما ب حسین آن  
دو پندل رغا مدار بر قدش و دولت  
بخش پوشیده مانند که اشارت شده  
بمده و دساتن الف کوشش و که مادی است  
و شاید که جزو بدل از بحسب فاعل باشد

چنانکه در اسپم **محمی** خویش را خاک رده  
رودی کند این محب آخر که در کینه  
و شاید که دو حرف که محیط شیمی باشد بلفظ  
حرفی بدل شود چنانکه حرف اول آن  
لفظ بجای حرف اول آن محیط باشد  
و حرف ثانی بجای حرف ثانی چنانکه در اسپم  
**هود** دل فو صا استی آن دلار از بهر نده  
خواهد پخت خارا و چنانکه در اسپم  
**ملک** ه سوی قلاشان ندید آن دلی را  
نژاد چون بکت دی لقابنود روی  
و چنانکه در اسپم **لمان** بس باشد آن سر از از جمع



پرویی و کرد چو بند خرویش ازندان  
و چنانکه در **اَپسم** **و لغت و تنگ** کسی را سبیل و گل  
در نظر دیگر گجا آید زلف و روی او چشم  
اربعین و یکشاید مقصود و تمشیل **اَپسم**  
یک است و شاید که در تبدیل لفظ که در و  
تصرف نمایند بجهای مبدل شود چون لفظ  
که در معنی بهرام نه که بر شد و ایضا چنانکه  
در **اَپسم** **هشتم** در دل کند بغیر آن منزل  
چون است در ازان به آراشش دل  
و چنانکه در **اَپسم** **نعمت** میفرود شد یا زمانه  
و قیسی هر زن مانست آن در او بخت داده

و درین طریقی شاید که محل تصرف یکدفع  
باشد و آن بانواع متعدد و متصور است  
و بعضی از آن در ضمن شود و ضمیمه می نمایند  
در **اَپسم** **قاله** بر غذا چسبند خال پر  
شب شد و بایست روز قرین پوشیده  
نه آنکه حرف لام چون میان حرف ر  
پوشد و روی را با پستبدال خواهد یافت  
و چنانکه در **اَپسم** **دوازدهم** زلفش که نقاب آن  
رخ کلکون شد روشنه و آن شب در آن  
افزون شد آن زلف چو را پست و آن  
آن ماه آخر از زلف وی آنچه بود و چون



از لام آنچه که باشد چون پیاقط شود لام  
 با الف بدل گردد و چنانکه در ایه **مراد**  
 گوشه شست برای نام پست ای هیزان  
 با بزرگیمان ن پویه ضعیف تا توان  
 حرف ن را که بزرگتر تصور کنند و مانند  
 او را معدوم اعتبار نمایند بدل از **ن**  
 شد و چنانکه در ایه **فتح** بجان و مان  
 مردمان زده آتش رخ نو در دوپ  
 زلف و کشای مهوش و چنانکه در **هم**  
**روح** ز جان من فغان بر جایت یک  
 نه بر دل جبار است چنان **مقصود**

عکس رقم دو حرف با و زاپست که تحصیل  
 بر پس نخل واقع شده چنانکه در ایه **تاج**  
 از غبار آتش اندک توتیا دارم بوس  
 راستی را خواهم از دامان ان **شده**  
 دبس از دامان سین چون من **پستی**  
 مانند رقم سه حاصل شود و چنانکه در ایه **خال**  
 زینسان که آن سین من پسند فشان برین  
 مانند سین نامی و پس از خال بر طرف **قن**  
 از خال ذال چون سین نام نه آنچه خال **دل**  
 برایت بخال پستبان بدو ذال **ال**  
**اعمال تحصیل** شست اپت تقصیر و تقصیر



تیسرا تیغ ران اف داشته اگر کنایه  
 و تعریف است و در تشبیه چنان  
 و **تخصیص** عبارت از آنکه هر دوئی که حصول  
 آن مقصود باشد بعضی از آن یا تمام  
 بصری مذکور شود و بعضی از تصرفات تعیین  
 کرد و تخصیص عبارت از امر اول است  
 و تخصیص ثانی عبارت از تعیین مذکور است  
 که بهر سبب تحلیل باشد چنانکه در **اپیسم** **علا**  
 دوش از آتش دلم مردم علم شد پدید  
 از پی **حسم** و چنانکه در **اپیسم** **فرمود** ز فغان  
 گشت کردون کردن که خواه رسیدن در

و چنانکه در **اپیسم** **علا** و ای که از آن رسی  
 بر منزل جان باشد رهش و دل کو **اپیسم**  
 و ریاب که با دیده پناست ترا همراه بل  
 شاه و در گذشته عیان و چنانکه در **اپیسم** **تقی**  
 بر چند کی حیات باقی باشد ناخوردن یی  
 بنی نهایتی باشد شد ار که آشی که سوزد  
 از آتش ال شراب ساقی باشد و آتش  
 و پسید عقل باشد چنانکه در **اپیسم** **حسام** **شکست**  
 بر راه آن شه پدیداد صبح و شام بیان  
 پستاره بخت باد و چنانکه در **اپیسم** **اوینه**  
 این غزلت دل در آید لی و ای که بگویش مرا



و چاکو در اسپم **دک** ارباب عشق روی  
 تیغ بکنند و از ندی کربلی هم میزنند  
 و چاکو در اسپم **میرزا** میرزا زار و بستار  
 تو این زار تر کر اخای و چاکو در اسپم  
**مرد** چون دواهی دل طلب کردیم سوز دل  
 فرو بود و روی شعله آفرود چندان شک  
 و تواند بود که این تعیین تنفس کنایت بشد  
 چاکو در اسپم **امام** که کسی چون یاد زار و دلم  
 این پیش نظر آورده ام و چاکو در اسپم  
**سراج** نداریم حکام عرض سخن سراج  
 خود را گوش کن و شاید که بستی بر لب

چاکو در اسپم **شاه** و **شاه** در پیش قسبان  
 گفت فاش نام صنم کیت و دل شد  
 و چاکو در اسپم **علا** عشق وصال یار خوانند  
 در عیال کنار خوانند و در ضعیف  
 نیز تواند بود چیت که در اسپم **حمزه** پرچ و خم  
 روی بود آن زلف سپوش آلی که پست  
 در دوش یار آن طلب آنچه در مصراع اول  
 میان دو حرف یا واقع شده لفظ چو حمزه است  
 چیت که در اسپم **خاله** با در جنین سر که ایدل  
 در مانده عالی چو خودی دیده در روی  
 و چاکو در اسپم **علاء** چندی که کو هر چشم که بماند





نمان از دیده سوشش سج در بر جانی پسند  
و شاید که قلمی حروف نام علی تب در یک مقام  
اندر اراج نیست بر بوی از و جو قیسن پذیرد  
چنانکه در اپسم **شام** اکو بود رشوق او شد  
آتش آه من نام کوی اوچ جان پست نهان  
درون تن و درین طریقی شاید که تغییر  
در ضمن اصلاح اپسم بحسب حرکت بیکون  
بجصول پوند چنانکه در اپسم **بد** سر غم و درد  
که در اول دهمین شتر زخم پیکان کشا  
تو بر دازل بدر و تواند بود که مجموع  
دو اپسم مزوج یکدیگر در یک محل اندراج یابند

و بجد ای سر اپسی از نا پوا اشارت  
کرده شود چنانکه در اپسم **امام** و **نیز** بن بیان  
درد و غم زار و کشت از جو روید  
از پس نام آن کوی آن یو کوی آن  
عبارت از اپست که از اپسم  
حرکتی پسما خوانند یا از پسما اپسم اراد  
نمایند قیم اول چپ که در اپسم **در** و **در**  
پیر از نو پرده میسازد و پست باشد  
روی دشت خود و پخت و شاید که  
اپسم حریفه بواپست اعمال معایب باشد  
چنانکه در اپسم **صاعد** نیست این آیه آخر که بر خصما





گفت تو هست در دریای دل افکارم  
و چنانکه در اسپم **میر** در ازل آن نام نایم  
در شاهوار در پنهان داشت آزارت  
کرد اشکار و چنانکه در اسپم **فتحی**  
چون بخواند یار با آوازی بشنوائی  
آن زمان تحسین می و چنانکه در اسپم  
**ادم** در سم زده زلفش چونان گشت بود  
بر سم زده شد آنچه حاصل بود و چنانکه  
در اسپم **امان** جانان نظری بنا توانی چه شویت  
پرسیدن حال خسته جانی چه خوشیست ای دل  
مرشته ز شیر بر کشته دیده هم زمانی چه خوشیست

و کاه باشد که اسپم حرفی را بشنید یا مع نگر  
گفته و از آن سمیاست خوانند چنانکه در اسم  
**مقصود** من نیم از ما خوشه خویش شوی  
بهر من آفان گشته پر ز دل خوش و چنانکه  
در اسپم **یحیی** کو آه برای از دل بخت گش  
کو آتش دل علم کرده و نگرش کو خون لم  
کرم بچشش از دیده کو از دل نگیرد یا  
آتش **قسم** **مومین** که اشارت بس است در آن  
اسم چنانکه در اسپم **فیروز** بقصد جان و دل  
تا توان رخ گشتی رخ چو ماه پالی نموده  
ماه دوشی و چنانکه در اسپم **کنیا و کاه**



پروانه را ریشخ خوش آید بخاش  
 سرخ پرش که سوخت بود غایت خویش  
 و چنانکه در **اسم قاسمی** تا چند مایه  
 بنمای روزم همچون شب سیرما  
 از دچومت صفا از آن بخشیده  
 تا از شب زلف روی به بنمای  
 و چنانکه در **اسم نورس** ز دما حریفی که آن  
 لی قدر روی یار مایست رایت آخر  
 کی بودی وجه خویشش داپت  
 از اپامی حروف آنچه بی الف و یاپت  
 نویست و تواند بود که از چند حرف که در

یک محل اندراج یافتم باشد از مرکب  
 اپم او خوانند و از امتزاج اپامی  
 بیا یکدگر عب رتی را داده نمایند که افاده  
 حصول مقصود کنند چنانکه در **اسم صدر قرآ**  
 ز نام و دپت جان می باید آرام  
 صبا بر کوی یک یک را از ان نام  
 پوشیده نمایند که از حروف لفظ بنما  
 چون اپامی آن خوانند اراده صادق  
 الف بار ایستواند بود و اگر ازین  
 نام **قاسم** نیز اراده نمایند و نیت و نیت  
 طریق شاید که عبارت که از اپامی حرف



حاصل شود متضمن ترکیب باشد چنانکه در آ  
**این** شیخ که از یقین ندانی شک را  
بسیار ندایی حکمان اندک را  
پوشیده ز تو سرشیزی آخر  
گویی که تمام دیده ام بیکت را  
از لفظ پرشیز که حرف آخر پوشیده شود  
سریشی ماند چون از مجموع حروف آن  
اِسم خوانند سین را بی شین یا حاصل شود  
و با اراده ترکیب کلمه پیش مقصود می شود  
و بستنی بر همین قیاس است این معانی که  
اِسم **ز پر** می که پس از غراب باشد

پوشیده را از دیده غایب باشد  
هر که که هلال برویش نباشد  
هر که شود تمام از عجایب باشد و جامع  
هر دو قیاس است این مثال در اِسم  
**صادق** و صف تو و رای فهم اصحاب آید  
پس نیت که در معرض این آید  
القاب تو صد هزار اگر بگویند  
یک حرف ز صد هزار القاب آید  
عبارت است از نشان دادن  
بحر فی یاقوت که در محل مشهور مبطور باشد  
یا مذکور چنانچه بکلام قرآنی تین جبهه از محلی



یک حرف یا زیاده را داده غایت  
چنانکه در اسپم **قالی** خلق جهانی بدعا بیاید  
بر طرف از فاتحه خوان بشمار و چنانکه  
دین ده اسپم که با هم استخرج می یابند  
**مسلم و تقی** از نصف روی تو که خواند مردم  
در فاتحه آنچه پیش پسته بهم  
زلفت که میت شکسته میان  
آزمیان رسیده ای مردنم  
در پروره فاتحه علی که حرف پوشیده است  
کلمه پستقیم است که مرد و اسپم از حوصله  
مینست و چنانکه در اسپم **این**

ای دل از اخلاص آنهایی که صاحب کلمه  
زان فستیران نام جوکان طایفه نام آورند  
از حروف نقطه دار سوره اخلاص چون  
لفظ فقی را زده شود و دو یا و نون می ماند  
و آنچه دین عمل کشیر الوتو پست نشان  
بارقام تقویم که اهل تخم بنا بر اختصار وضع  
کرده اند چنانکه از پست سیه و بعضی  
عوارض آن مثل شرف و مبوط و اوج  
و خفیض و از لیل و نهار نیز بحرف آخر کتفا  
نی نمایند و در ثبت ایام هفته از لیل  
ابتدا نموده رقم آن الف نهند و رقم

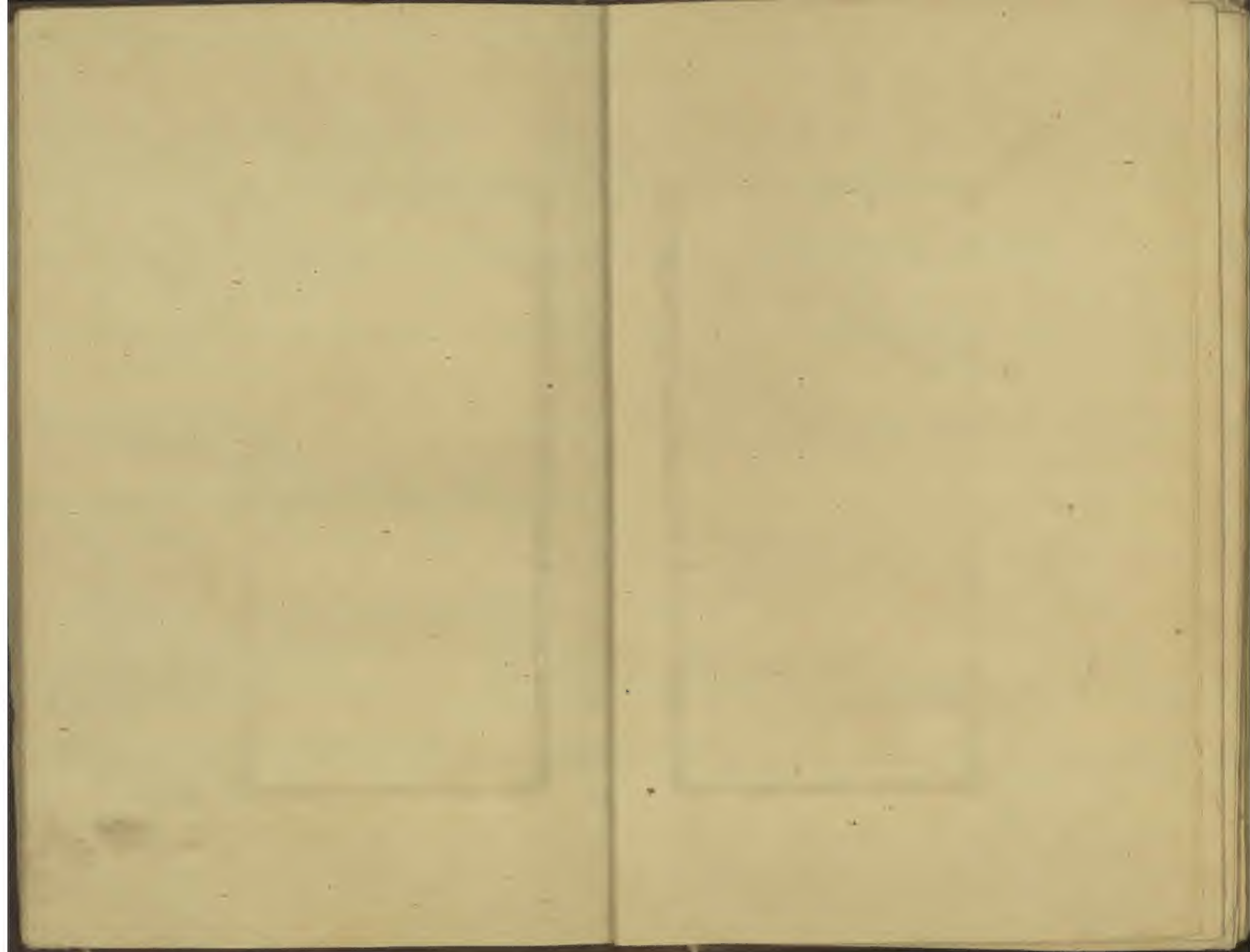


دوشنبه و عی نقی اقیاس از برده  
رقم حل صفر کاهنده از برای ثور الف  
و از برای جوزاب و برین قیاس تا جوت  
که دلم آن یا الف باشد پس از ایراد بعضی  
ازین مذکورات رقم آن میتوان جوت  
چنانکه در اپسم **دله** در پرده زلف چون  
رخ مهر افروز آن مهر پیل کرد تا  
شب و روز کچل کسین را پنهان  
کنند مگر میماند که از آن ورد در آید  
و چنانکه در اپسم **بکر** در چستن می آید  
چنین مهر از حرکت که دارد افتد بر

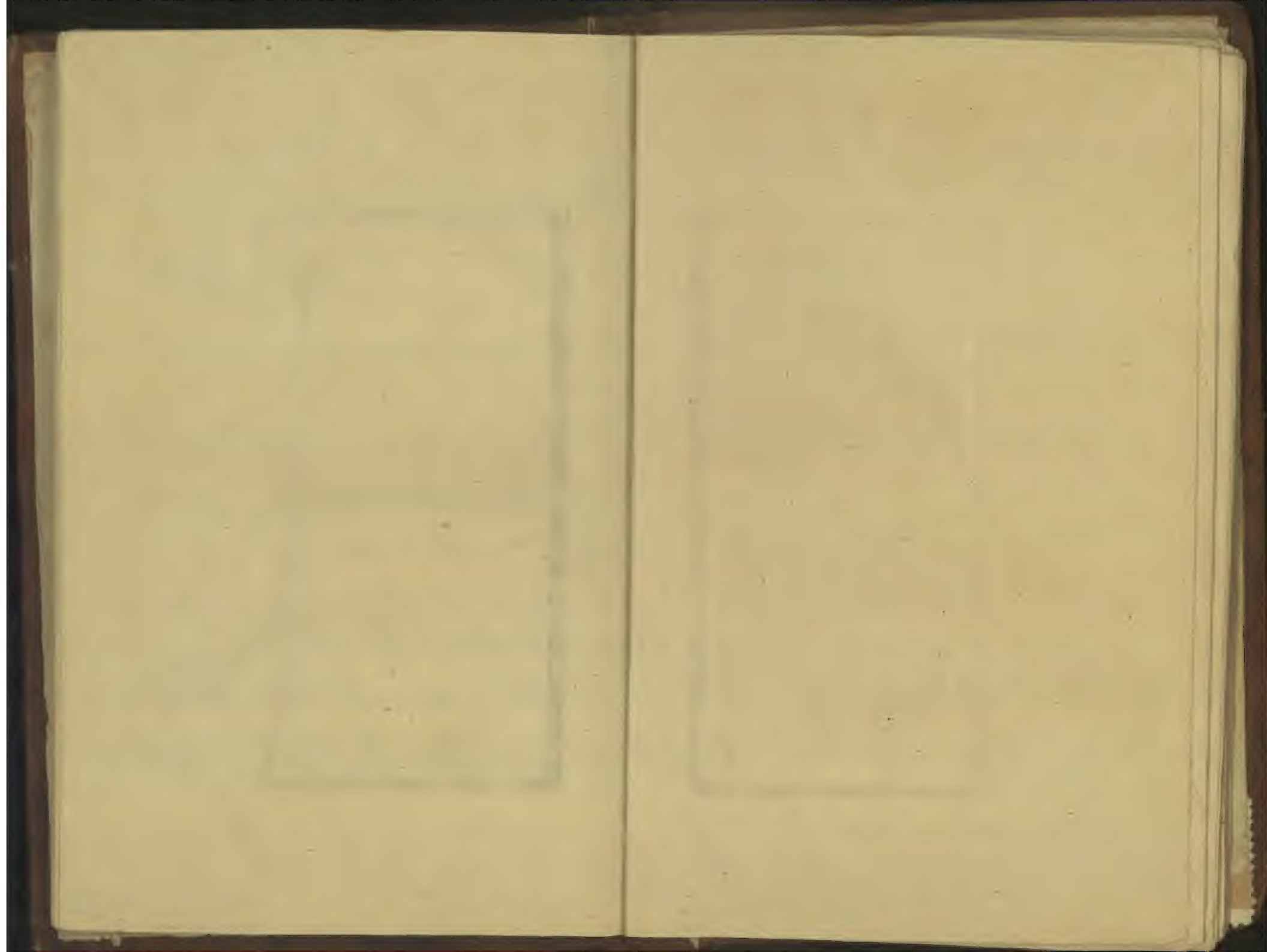














چنانکه در اسپم **شعب** ده چنانکه باشد  
وز پنده از نه پاره از پی هم دیدن آخر  
جانب پیچیده اول از لفظ دیدن  
حاصل شده بتبدیل آخر او بحرف نادر از آن  
مین لغوی را ده است و دوم بار اشارت  
بتبدیل حرف نون بحرف یاء حرف سین از  
مضارع اول است و چنانکه در اسپم **حمره**  
چون خط پری پسران بنزنا برآید و گویا  
از روی دشت همه از پی هم زبرجه  
شال و زانها رخ دشت پوشیده گشت  
ناده اسپم لفظ همه است که از تکرار زبرجه شال



و ایضا طرقت دال مقصود حصول است  
 و چنانکه در اسپم **زید** صد غنم رجان فراوی  
 جانفزا و زلی هم در دلی بایان شد  
 و چنانکه در اسپم **سرا** خوشا آنگه پیم  
 همان زان پشتمد پر فروش پنهان پایی  
 بران در و چنانکه در اسپم **میر** ک شمع  
 بزم آن خفته غنم ترک سرینمایه ای  
 هم و چنانکه در اسپم **عبد** دی آنچه مان  
 ز سر جبین میختم احوال دل زار حسن  
 میختم کفتم صفا پخته باید دل زار  
 ز دهنده که من تیرمین میختم و چنانکه در اسپم

**شیر** و تا جلوه و هر با پس خوبی مردم  
 برلی سپرد پایان ره محنت و غنم  
 خوش بر سپر راه آید و پوشش  
 ولد ار سپر و پای کوازی چشم  
 یک نوبت سپر و پای کوازی شتاب شده که داد  
 و نون باشد و باز از سپر و پای کوازی سپر و داد  
 که در آن داخل شده و شین و راد و راع  
 اول حصول یافته و چنانکه در اسپم **علا**  
 چوبست از شک تر بر کل کلال  
 و پس بن بر و دلال پوشیده نماید که از  
 تکرار سبیل حصول یافته و از تکرار لاله لاله از لاله



ساقط شده و شاید که مضمونی را که دو یا  
 اراده کرده باشند برابر بشی دیگر پسند  
 نمایند و متر از آن مضمون نسبت به یک  
 معنی دیگر داشته باشد یا نی چنانکه در **اپیسم**  
**خود** خواهد افتاد پیش تو خورشید و وجود  
 ای پادشاه چسب خوشی حسین نمود  
 پوشیده ماند که لفظ خوشی تحیل یافته که ما  
 اپیست و چنانکه در **اپیسم حاکم** در جبن  
 بین نکلیں داشت تحت زرنگار راند کام  
 دل نهان می دید هر جانب چو یار لفظ را  
 هر جانب کم دیده که کام دل نهان عبارت

از اینست جانب اول یعنی تبدیل و دوم  
 اسقاط و از آن لفظ کام حاصل شده و **خود**  
 می اراده شده و لفظ یار نیز هر جانب  
 کم دیده باشد و آن سنی اسقاط و دوم  
 یعنی تبدیل و چنانکه در **اپیسم اوچید** یار آن  
 اگر چه مانند شتر قومی که بر چو یاران  
 پیشتر در مصراع اول از یاران  
 با سقاط پیشتر حروف او یا اراده شده  
 که مراد آن مراد اپیست و قاف و او  
 که از تحیل قوم حصول یافته بحر سین است  
 و قوس شده که مراد از آن حرف اپیست



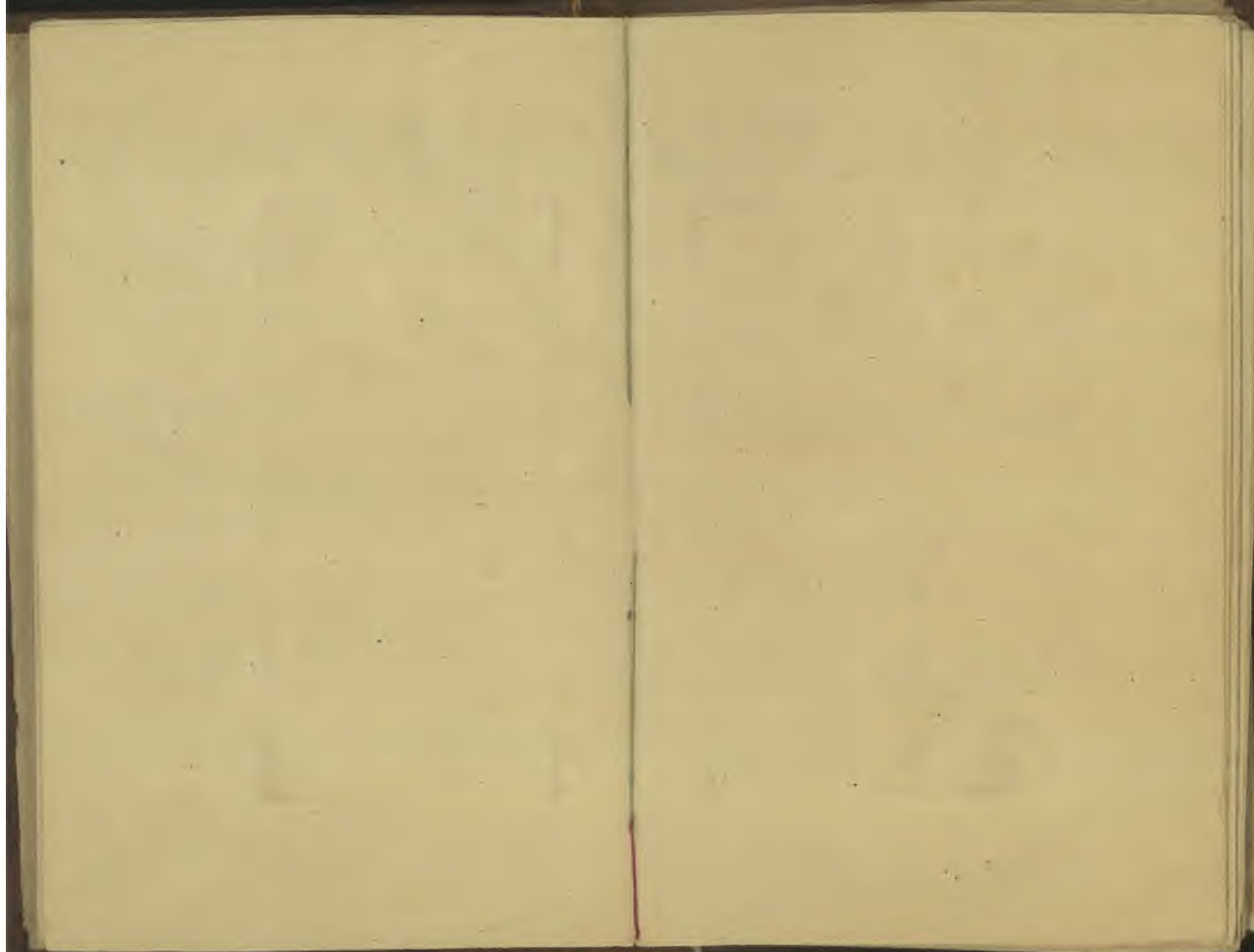
و از یاران پیش که از این باسقاط است  
حروف یا مراد بود ثانیاً لفظ ام و آیه  
شده که آن نیز حرف سین پسته و پس  
شده و چنانکه در **اسم نو** در دلم جا کرد  
چون جان قامت آن نازنین قد او  
شیرین را بنا شد جانشین و چنانکه در **اسم**  
**شکری** شونخی که از بجا دل اهل نظر است  
مردان و لبرى بلسرق و کرکست  
و چنانکه در **اسم شرف** پنج پستم مار پی  
خو حسیم بر فرق بغیرت او کی خویم  
پژد از است او از سرش افکند و ده سرش



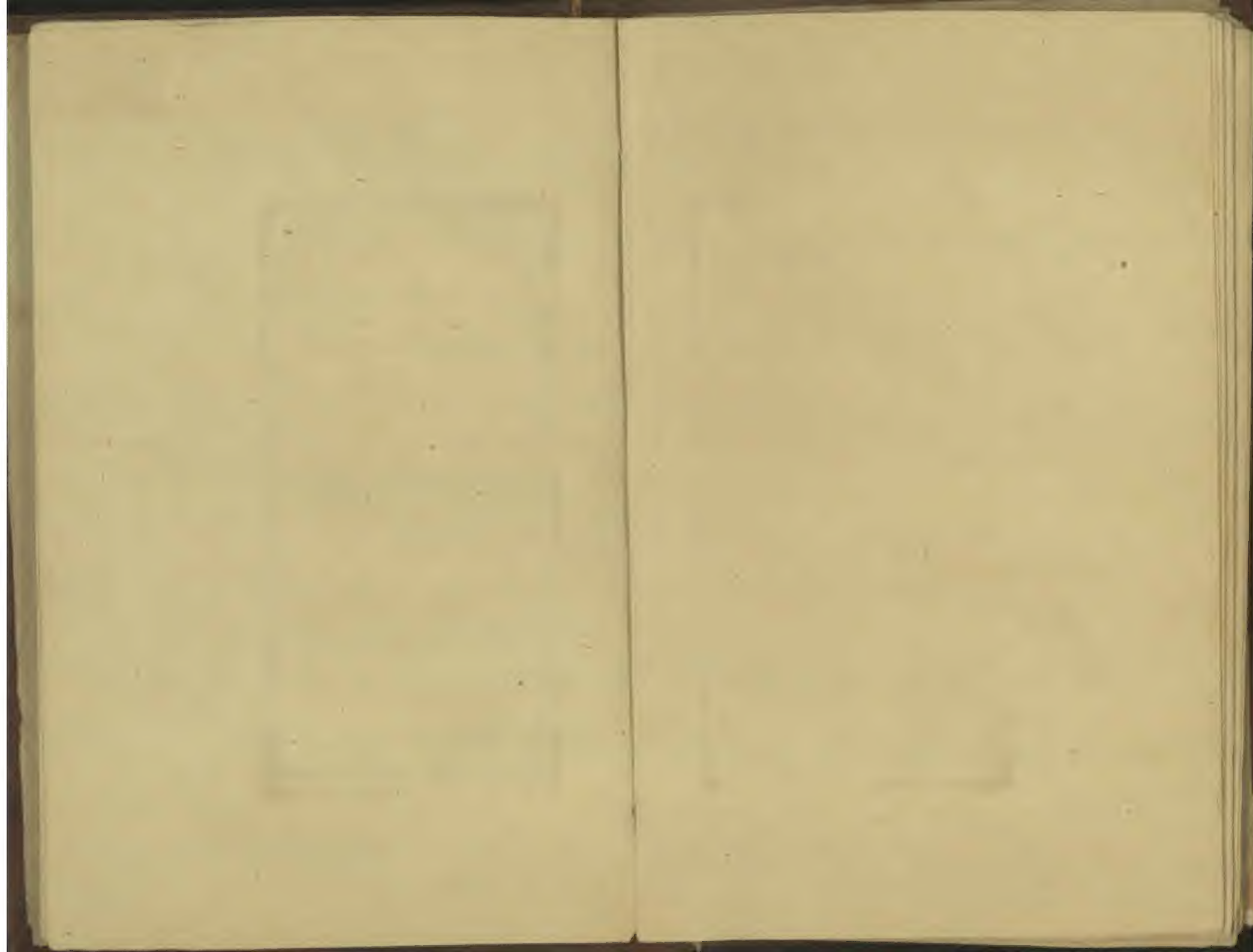
نودست یگانہ دست گرامی شدم  
آمار خوارانند رسید باز بسن خوارانند

نقد میر / جادی











در چهارده وصف قنچ نیز ذکر تحقیق  
در چهارده وصف قنچ باقی مانده است  
هر یک بمعنی دیگر پوشیده مانده که صاف قنچ  
باقی مانده یعنی قاف از لفظ قی پایا قط شده  
و درین معنی مضمون عجب رقیب نو به خط  
کرده شده با پس **صدر الکلی** پر مخ از شرار  
من شد پر کوکب صبح که بنود بر بالاد کر  
صد مسجود تیر و مهر و پوشیده مانده  
که بر و صد و تیر و مهر و اشارت شده  
که هر یک ازینها بالانود و لفظ بر بالانود  
خوف بی پایا قط شده و لفظ صد بالانود بمعنی

تقدیم و تیر که مراد از الف است بالانواع  
 یعنی لفظ لا اتصال یافته و مراد بالانواع و هم معنی  
 اتصال لفظ لا و لفظ لا بالانواع یعنی حرف  
 اول خود را نموده و اقربیل کنایت است  
 توپین چست اصطلاحات ارباب مشافعا  
 و علوم چنانکه در اپسم **تقی** معنی عاقل و عقل  
 شد و پیرم چو دل ز عاقله ام ریت پیل  
 برم بلفظ امر که ترکیب حصول یافته با مراد  
 قاف کسور که از کلمه عاقله مأخوذ است است  
 شده و ثانیاً با خدا که کلمه مقتدر و چنانکه در  
 اپسم **منوچهر** در زیر پا چو خاکم مر که دیده آن چهره

عطف کناره امن بر من کشیده آن چهره  
 پوشیده نماد که از کناره امن لفظ چهار بار  
 شده که چون عطف کرده شود بر لفظ من عبارت  
 من و چهار قصه ای باشد که ما در اپسم است و چنانکه  
 در اپسم **شاه** دل از عمل قناعت خویش آسود  
 پی برد و بکجا بجهت حال که بود ای خواب  
 که کن سوی درویش که کرد ترک زر عالم  
 عمل خویش نمود پوشیده نماد که لفظ لم  
 که از تحمیل عالم بجهت من پوشیده چون عمل خود را  
 جزم خواهد نمود که مشایخ است بحرف ناچهار  
 در اپسم **چمن** آن غیر خط که از کل تر نموده



بر لاله بهار روح پرور نمود جان که بخت  
 چو بر آورد بهار غیر عمل پیش برآورد  
 لفظ عن چو بر عمل خود باشد بر جو خواهد بود  
**تصحیف** عبارت از تغییر صورت رتبه  
 حرفی باشد پیشتر یا آنچه صلاحیت آن داشته  
 باشد که از حرفی اراده نمایند همچو باباست  
 نقطه یا بهره و داین بر دو قسم است وضع  
 و جعل تصحیف وضعی آنست که لفظی آه شود  
 که مفهوم آن شعر باشد بتغیر صورت رتبه  
 محل تصرف می توضیح که نقطه چون نفس شکل  
 و صورت و مثال و امثال آن و جعلی آنکه

رسید این الفاظ سیاق کلام را بر تغییر  
 صورت کتابی دلالتی باشد و درین قسم  
 ناچار است از ذکر نقطه و **تصحیف** خبری که  
 در اسپم **قراجه** ای با و صیا بهر تو کردم گذشت  
 هر سوی از آن پروقه آری چو خبری  
 و چنانکه در اسپم **الغیر** لاشی که چو یار  
 اقبال پسید و چرخه جان زلال تحشید  
 و رشید شالافت آخر خود را و ز علم  
 آخر چرخه دل دریا دید و شاید که ادوات  
 تصحیف با عمل همایی حصول باشد چنانکه در اسم  
 و صورت اب از ما حیدر آقا پی

عاشق چو شمع سوزد هر که تو روی تابی و چنانکه  
 در ایسم دل زار آورد و در و باره  
 در ذاق او کند بی ماه روی خویش در  
 کاوستان رو و چنانکه در ایسم  
 ره جانب و بران چه آریم چرخ که  
 بر نهاده آریم و چنانکه در ایسم  
 خواهم ندیم کس دل شیدا را تا جایی  
 آن صدمه عذرا بسیار کوب و اگر اند  
 همیشه کاری کند و نگاه دارد و جارا  
 و چنانکه در ایسم درین باغ سایه برسان  
 پر و چنان پرواز از آن شده نمان و چنانکه

در ایسم کند کربت سرکش با جفا  
 نایم با سپهرش خود وفا و چنانکه در ایسم  
 آفتاب آمد که ای چستان بر درکش  
 کاسه پن زیر سپهر بنهاده بر خاک کش  
 و چنانکه در ایسم بر غم پیوسته من  
 محل جان همه آن است در سر زل  
 بر طرف سعاد از جوس می آید افغان  
 تو صد ره بود و من و بن ای دل و شاه  
 که لفظی از ادوات تصحیف که تعبیه حاصل شده  
 باشد و ایضا حصول لفظی دیگر شود چنانکه در ایسم  
**سهراب** دل یاران خود یار که دار



منه دل پر کن مارا نگردار و تواند بود  
که لفظی که تصحیف آن خوانند حصول آن طریقی  
کنایت باشد چنانکه در اسپم **قرا**  
ضمیر ما که تو آینه است رخساره منو و صورت  
پنهان در روز آینه **تصحیف** جعلی چنانکه در اسپم  
**سلطان** **بست** مهریت بجای حضرت چون را  
زانش که گرفت ملک افریده و در  
مهری که بطلبان آشفته بود  
یکدوزه پسندیده روز افزون را  
و چنانکه در اسپم **اغوان** جوهر جان کن بود  
در کوشش نقطه غیر جان بران لبش

و چنانکه در اسپم **جش** در یاد پست عاشق  
با سپیم و ز پر کارش در مای دوج در  
بس پاشیده بر کارش و چنانکه در اسپم  
**بکر** آن که زدی بر دل ریشم کلی  
یکدل شد اگر در حق من داشت شکی که قصه  
عنای دلم را ایچک پیش من آری  
هم گوی می و چنانکه در اسپم **شمس**  
شادم زتن زار چو ماه نو خود و ز انجم  
اشک روشن شبر و خود با فقر خرخ  
تا برابر سازم نیچسپم از انجم هر تو  
پوشیده نماند که چون نیی از نقطهای عبادت

بر تو خود که سه نقطه است بر لفظ هم آید  
یا بد عبارت بر تو خود یعنی لفظ می بر وزن که  
پس باشد ب حصول پیوند و لفظ هم منقوط  
شود و چنانکه در **اَپسم** **سراج** آن شع طراز را  
بتان بنده شوند پروای صفت به پایش  
آهکنده شوند از مهر خشن کوی و لهما پوز  
کانه رخسار خندانده شوند و چنانکه  
در **اَپسم** **شاه** در گوشه غم اشک فشان ساق  
زار بنشسته میان اشک و راز را  
کویی تو که آتشی بریشان شده است تا کرد  
خوش بختی اسکی خوشتر از آتش ایشان

لفظ شات را دوست که تایی در آواز او  
کرده شده و نقطه را ببقای طریقت و چنانکه در  
**اَپسم** **بابوس** شکیل کوی بازی آن پسر و سیمه  
در پیش او بهر حال کویش بکنده خود را  
و چنانکه در **اَپسم** **شیخ دیس** آب روتی شود  
پداسن در ویش را میگویم صرف می  
درمای اشک خویش را و چنانکه در  
**اَپسم** **صدر** مردی که در آرزوی آن مهر کل  
از دیده بر بخت ضامن آن شد دل  
کویند که آن در از ضامن طلب  
یابم من چپته دل ضامن اشک



پوشیده و نماند که اسپم حرکت بپنجت  
موصول یافته و اشارت بکون ال  
مضارع آخر است و چنانکه در اسپم **اختیار**  
ریشه و حال آن بت هجین  
چون اختصار بر نهجسم گفته است  
صد چسب و حال بهر آرایش هم  
در هم رخ بر و اختصار فتنه و دین  
و چنانکه در اسپم **بد** در باغ جهان که نرس  
بوده غنی شامی که رسیده از ترنشا  
و تیتست پراز زر که بغارت همدم  
بر باید از آن است حسن ان یکدری

پوشیده نماند که از لفظ بر باید که تحلیلی  
بر او تبدیل بای لفظ بر است بلفظیه و جنت  
از آن و پست قرآن یکدری شعراست  
با پیغام یک نقطه که حرا که معنی خنده است  
اشارت بآنت و چنانکه در اسپم **سراج**  
ای حال دل خسته بدلیبر کفتم با او هم  
و در دغدغه سپر اسپر کفتم آن دلبر و نواز را  
میل بهر یکدزه زیاده شد مکر کفتم  
و چنانکه در اسپم تاشو از نامه ات  
یک حرف ای چشم و چراغ قاصد  
بر سپینه در پیلوی هم بنهاده دلغ

و چنانکه در اسپم **ا** یکس جهان گرفته  
 فینش کرش خورشید بود یکی جنس  
 و چشمش کو پهلوی هم چو ذره اشرف  
 زمان باشید نهاده پیرهای قدش  
 و چنانکه در اسپم **خ** در نای پر شکم که بهر  
 کردند غلظان سپر کوی تو روی آورد  
 بی روی تو بگم آن کو اکب که نمود اندک  
 سیری چنانکه ماید کردند و چنانکه در  
 اسپم **ک** و اخبر دل است ازان ما  
 چنین قداور اسپم **س** نور ز غلمان  
 کین و چنانکه در اسپم **م** محیی

خبر محی که خلد است روش **س** میل  
 بود همیشه بویش و چنانکه در اسپم **ن**  
 دلهای بیم رخ چون ماه و خالی حسین  
 بر جانش بود آن مغیر خال او با شن  
 و شاید که الفاطی که از لفظ با نهن تغییر کرده شود  
 بهی از اعمال معیایی بحصول بوند و چنانکه  
 در اسپم **ق** و اما در آرزوی روز  
 وصال دیدند فراوان زشت حبه  
 ملال آخر و عای عارفان دو پست  
 بنود عذار هم در حد کمال از لفظ  
 چون عا بلطف رفان تبدیل ماید و آخر مجموع



و تبدیل کرده و عبارت در فاد و بچول  
 پونزد و چنا که در دو اسپم **زین** و **زیک** اول  
 از پرده روی خوب آراست  
 آن صنم کین طرف کناری است  
 پوشیده نمائند که تبدیل حرف اول  
 بحرف غایب مضمره لفظ خورده حاصل شده  
 و چنا که در اسپم **شعب** چهار ردیف  
 بر پیش پستان با هر دو بیت حاصل  
 عار و عیب دان از حاصل زرع  
 اراده شده و چنا که در اسپم **عید**  
 از توبه می صوفی تاریخ بیاید خواش که با اسپم

چمنش شب عید ۶۰۰ اسپم لفظ شب  
 عید است و مراد به محسن نقطه های شین است  
 و چنا که در اسپم **حسام** ثواب تشنه ملی را که  
 آب صاف آری پانی از پی قلم حوتی بردار  
 ثوابت ترکیب یافته که مقصود به تمشیل است  
 و چنا که در اسپم **جام** بزم پاتی پن که پت  
 این سپهر زرکار پیش و تش جامها  
 خرد پرلی اعتبار جامه تحیل یافته و از  
 عبارت های خورده پر نقطه خواسته شده  
 و چنا که در اسپم **حسن** و صلیش من که ادا  
 شکل شود میر رخسار کل بر خنق نماید

و چنانکه در اسپم **روح** آن رخ که شد آینه  
 و فدا دار از آن بموود و طرب نشود و نمودار  
 چون طرب فی نهان در آن رخ دیدند  
 و پرده کشید آینه یاران را و چنانکه  
 در اسپم **رضا** با غمت که گویند و در باب  
 آن باری خوشتر بر دل صاحب دل نهان  
 و چنانکه در اسپم **زین** مای که بر لب طرب فزاید  
 از وی که جان طلب عجب نباشد آرد  
 کرد و نذر آفتاب را عرض کند گرفته  
 طلب نای از وی پوشیده ماند که  
 بتدل حرف ری نغمه بگای مفتوحه نقطه اراده

شده و چنانکه در اسپم **غریز** چشم کشا خبر پیا  
 طاعت حشمت یار و روح کو سر دارد پوشیده  
 برای آن نگار و چنانکه در اسپم **عادل**  
 کی بود دل زان درسی غافل که پی در پی رسید  
 پیوی اهل دل از آن در قسمت جان چپ  
 پوشیده ماند که اشارت شده بمقتوب  
 شدن کلمه داغ و کلمه دریغ رگب یافته که دلالت  
 میکند بزوال شستی و لغت غل که تحلیل حاصل شد  
 چه کمرار یا بد غفل شود که مشا به نقطه است  
 و چنانکه در اسپم **سکندر** در جهان قیدی باشد  
 عاشق درویش یابی اندر جبهه اش کا زاد کرد و نشانی



و شاید که یکی ازین الفاظ تصحیف و ضعیف  
 و در پس سبب تصحیف می شود چنانکه در **اپیم** **عینی**  
 دیده چون در دیده پند سوار نگر و بسته  
 گوشه ابروی یار و شاید که از لفظ حاصل  
 خصوصیت محل تعرف معلوم شود چنانکه در  
**اپیم حاجی** شد آتش تب شمرتم را دالی  
 رفت آن مدعیش و طرب و خوشحالی  
 جان و دل مجورست نماند آخر زانیم  
 در سوختن تب خالی پوشیده نماند که از  
 عدم تجال که محل آن لبست اسقاط حفظ از  
 اول خواسته شده و از نواد تصحیف و ضعیف است

این مثال در **اپسم** **سید** تا چند قبیمه  
 یار شود در خط دل از ارمن زار شود  
 بهتر باشد که پیوزد آن بی کوسر مردم بگو  
 گوشت ر شود محل تصرف لفظ بهتر است  
 که چون با عدم نقطه پی به و طریق شکیبش جسم  
 بطول و هم برض و شسته آزارانی بحد سید  
 می توان خواند و جامع مرد و **پسم** و ضعیف است  
 این معاد **اپسم** **علا** آریم در میان سخن یار  
 و پذیر چون نت مرگنا رز اغیار خوراک  
 و چنانکه در **اپسم** **شیخی** آمده من چهره  
 پراز قطره خوی دیدم رخ او سوال کردم ارد

بر ماه پستار و پنهان بود چو کت  
 بتصفیف و کبر و دم پی و چنانکه در اپسم  
**حسام** و میت بر شکن موزل و سیران  
 نشناخت ز دندانه های شانه دران  
 و چنانکه در اپسم **عمران** سوختن داغ از غم جان  
 حوشت در طریق کار بیز آن خوش است  
 پوشیده ماند که از طریق کارمانی مش اراوه  
 شده بنا بر شهرت او در آن فن و شال و نخ  
 محل تصرف شیی باشد که صدحیت آن داشته  
 باشد که حرف شود این معایت چنانکه در اپسم  
**پیر** قطره های شک مار بر مدار ای نشین

تا به پند می نش سرگون آن نازنین چون  
 پر نقطه بر بالای می پازند و آثر او از کوه کن  
 اپسم مقصود و بجهول چون دو چنانکه در اپسم **بجای**  
 این چرخ بلند پای کردارستی با متاه  
 و موی بلا و پستی آمدش بیایت کوکب  
 افتاده بپایان دوزخ و پستی چون الف  
 مدوده در پیش الف آمده و بغایت کوتاهی  
 باشد صورت بی و می نماید مرین میاست  
**استعاره و تشبیه** است از ذکر لفظی دارا  
 حرفی با پشتر و واسطه مشابیه در صورت خط  
 بشرط آنکه آن مشابیه مشهور باشد یا ظهورش



چنان باشد که دامن از خاک بر بقعه و پاستینه  
 انتقال نماید چنانکه در اسپس **سلطان** حورشید  
 رخت که از شیش است کران یارب نو  
 زوال را دست بران باشد و دلال  
 بر او جش یاران همه بگرد پوشت بران  
 پوشیده نما که از دلال کشیدگی لفظ  
 دلال خواسته شده که یکشبه اشرت با سطا  
 لام آفراد پست و از دیگری حرف نون که  
 با تمشیل است و چنانکه در اسپس **خدای پرو**  
 زنده بشی که یار ساغر دارد مجلس محل خود موز  
 عاشق هر خود چون نهد برش آن بر ویالی بر او بر

و چنانکه در اسپس **شاه** فی دشت دایت کشد از  
 از خود خانی مردم بمقام دیگر احسیرانی  
 از نی مطلب سیح شان کرطی اری با  
 نشان سپردانی از شان سرفرا  
 خواسته شده است و چنانکه در اسم **شیردان**  
 شد باغ ز مخم حسن آن آذاده بیل خوابا  
 ز بدن کشاده بکرپوی کل که پست پرورش  
 سر بر طرف جن چو خادمان پستاده  
 و چنانکه در اسپس **شهبانو** خداراجان من بهر  
 پو او زلف را بنام دوباره یکجا از زلف  
 چم ارا و شده و نان سپه که پو او اشارت

بتصحیف او پست و بار دیگر لفظ پود که اول  
 او بری تبدیل یافته و شاید که لفظ **سب** به عمل  
 معنایی بحصول شوند و درین چند معاشبه  
 الف واقع شده چنانکه در **ایم** **این** آخرانی  
 پر آسمان افراشتی پر پای اوندی  
 و زمین برداشتی و چنانکه در **ایم**  
**ارده** **شیر** یعنی یافت محراب از نشان پائی آن  
 دهر پای پودن چپار زردش را نشان  
 بگر درین معانی پوزن بحصول پیوسته  
 و چنانکه در **ایم** **نخستیار** و دشمن منصوبه خوبی **این**  
 کافز کیش باختی و از اینست فروز **نخست**

لفظ نیز مثل تالیف حاصل شده که مقصود باینست  
 و چنانکه در **ایم** **سراج** کبی را کجای خط **سب**  
 پر در بر کسبزه است بر طرف جو و چنانکه  
 در **ایم** **سند** است در موضع آن صنف  
 قرص خود را خود شیدم درین معانی  
 باینشیل حصول قیامت و چنانکه در **ایم** **صفا**  
 شاطی پوزلف غبریت بکشد بر صفی رویت  
 رقم چمن بنود از صفی نیا ده دیدم آخر  
 آزا بر چهره چو خال شکست فاست افزوده  
 و درین معانی چیم و دال است برف و چنانکه  
 در **ایم** **مجد** خیال ابروی او کرد و داغ دل شد و **نخست**



را بدور زحل است قیض نه و آخر کوشه  
حرف سین چنانکه در ایسم **س** ای دل شمس  
این و آن گذاری چه شود و او از در آن  
بدوست آری چه شود ای ذره پر گشته اگر  
ایده خود بر جانب آفتاب داری چه شود  
مقصود لفظ اراه است که توجیه حصول نیست  
و شپه صاده چنانکه در ایسم **عصمت** کوشش  
پون بر گرفته کار سپهر از زمین کرده است  
او دیده خویش را با جانشین و زلف گویند  
و لام اراده نمایند چنانکه در ایسم **و** سی و یاه و  
پی بی کا کوشش پیش آید و پیش بکامل کوشش

سکل که در فل خور و بیان مرکز آید چه وی  
از نزار یک زیبا پیش و درین میان شب  
حرف سیم است چنانکه در ایسم **قباد** آوازم  
شونی پستم آموخته از اخته ماسی رخ از خسته  
نمش زبان اگر مگویم که مباد مانند  
شاق رخسار سوخته **د** شت که تحمیل  
حاصل شده بمبارت است از سیمی که در اول  
کلمه مباد است و اشارتی شده به تبدیل  
آن بحرف قاف و چنانکه در ایسم **آدم**  
اکس که رنجده اروی دل های نیک و بد  
سرگزین خواهد آسوده و لذت جو دگر و آن چنان

در ایسم **عمر** در شهر هیچکس دل مکن دارد  
 چشمت که پر برون و لها دارد و بشد  
 حرف ما در ایسم **کن** عاشقی را که کرم زو  
 از ره وصل خود بران ای بر سیه  
 پیروزه را که چو سنک بی یک پتو  
 دفع کن از ره **+** پوشیده نماند که از رخ  
 پی نیک دف مراد است و از دست  
 بی پوست مانت باری معنی حرف ما و شد  
 که معنی متضمن دو تشبیه باشد چنانکه در ایسم  
**سنان** و در لفظش تاز بهر مازره شد  
 بسا آن رشتها با هم کرده شد و چنانکه در

**ناصر** داشت ابروی تو قصد دل نهان  
 آنچه نهان بود شد باری عیان  
**اعمال احیاء** و آن برنج ایستوست **اسکن** حرفی  
 و آن عبارتست از اشارت بحرانی پیشتر  
 و اراده عدد آن برای نوعی تصرف در آن  
 چنانکه در ایسم **حسب** کند آن شمارنده  
 چه شاری زسی شمارنده **+** پوشیده مانده  
 که اشارتست بشمار لفظ چه کشت است  
 و لفظ زسی که پست و دو است و ارپست  
 و دو لفظی و حرف با اراده شده  
 و چنانکه در ایسم **سیح** خواهر یافتن با جیبها



به پیش مردمان رونق دل آزار و چنانکه  
 در اسپم **خجیم** مرد و یک چیز نمایند و آب  
 فوق بسیار بود بهر تو کفتم شلی پوشیده  
 که از پی لفظی و آب ولی چون مرد و حرف  
 یکی نمایند و چون و چیم و میم بصول بودند و  
 در اسپم **صدوق** آن دل که جدا می پخت  
 بی طاقت و ادراش و لغم شد بی صبر  
 آن ماه بگویمش و چنانکه در اسپم **حسن**  
 پست شکیس خالها و روبروی سیم کون  
 بر او خال پالایق است از حد برون  
 و چنانکه در اسپم عمده را که که کشتن

نازک خود نکلن آخر بحساب و چنانکه در  
 اسپم **نی** ای کرده قصد دلهامان بجای  
 چون گیری آخر از ناچیزی که مانده ایم  
 و چنانکه در اسپم **احد** بس که این دخی که  
 دم بدم مانده آفریاد در اشکش قدم  
 و چنانکه در اسپم **دیی** شود در پست از  
 دل که از جفا کند ولی شکسته خود را  
 بریز پا بکند و چنانکه در اسپم **شاه**  
 کردم زخم از غم تو ای پسته دمان  
 پرود و شود ز راه من خسته جهان  
 پو پسته شمارم غم تو چند کنم

اخذ یک ن شتا در پوسته نمان  
 و شاید که اچسی که حاصل شده باشد حاصل  
 اچسم بطریق حساب اچسی دیگر شود چنانکه  
 در اچسم **اختیار** تا چنانی نام گفته اچسپن  
 یا فتم نام و در زان فتم نام جان فرا  
 از حاصل حروف اچسم اختیار که نرارد  
 و دیت و د از ده اچست اچسم **غریب** را  
 شده که در مصراع ثانی اشارت بجمله  
 با تمشیل آنت **اسکوب** و آن عبارتست  
 از ذکر اچسم عددی بقصد دلالت بر حرف ص  
 بارای آن چنانکه در اچسم **مین** آورده زمین لاله اچسپن

کرده در شاح غنجا سپهر پرون کل و است  
 سیخ رویها در پرده روی کشت و رفت  
 دیگر سپهر و مقصود با تمشیل لفظ است  
 که اگر کد رفت تمیز حصول فتم و چنانکه در اچسم  
**غیاث** آینه سرگزین را و آن در فتمه فل  
 پیش زلف و در ازان باشد که ابدلی مثل  
 درین معنی نیز تبدیل حرف اول کد زلف به  
 مقصود لفظ الف حاصل شده و لفظ رو هم  
 حرف اول بهمه مقصود لفظ او شده و کار آن  
 یاد ادا است و چنانکه در اچسم **فج** پس از غری  
 رسید این توان از ز تو زخم خدی پست آزا



دچنانکه در ایسم **ایل** بر دل جراحی که است  
ماند از بعد و دل چو کویست و چنانکه در  
**تاج** ز لوح پسته بشو نقش نفی غیر تمام  
ترا چه پسینه تنی گشت بانی از وی نام چنانکه  
در ایسم **سیح** آمد خبر وصال از حضرت دوست  
جانهای فراق دیده خاک ره او پست  
از دیده نهان بود رخ آن خورشید این  
شده که رخ می نماید چه کویست حرف  
اول مرده که مای نغمه نماید مرده شود و چنانکه  
در ایسم **شکری** رسید از صبا پر آن کوئی  
که پست آن خاک کوی مرده او را که است

دچنانکه در ایسم **فصح** روی خاک پای ملک است  
و به ریش از بصیرت بقصد رسید  
درین معالفت شست بمصول پوسته و چنانکه  
در ایسم **معین** پر بر قدم چون تو پری رخسار  
آخر ز چو پای گل خوش آید باری و چنانکه  
در ایسم **الغ** بر گل و جود کند ایثار  
چینی از پستی گلشنی بکار و چنانکه در ایسم  
**کافی** عشق یارین است م بارخ یار چنان  
پست و پشته صد بار از عشق یارین مراد  
عشیرین است و چنانکه در ایسم **حمزه** از می برخ  
میش مکر قطره خوی آن شد پست آفتاب است

و چنانکه در **اِپسم** **صفر** سپودای دل در **صفت**  
 باشد ز مجنون پشیر نقد و فامانده نمود  
 و بناید و کر و چنانکه در **اِپسم** **لالا**  
 آنرا که در آینه دل نیست جلا گوید سید  
 دل بشو خان بلا کر بشنوی این پند زین  
 خواهی کرد ناچار چونند جاها پست و لا  
 پوشیده و فانه که پند جاها ن و لفظ و لا چ  
 مرد و بی دال باشند بهمان حرکات و یکجاست  
 پنجاه لان لا بحصول خواهد پیوست **اسلوب** **اصح**  
 و آن عبارتست از ذکر احوال اوصاف  
 عددی و اراده آن عدد چنانکه در **اِپسم**

و له از نقاب از رخ مهوش کند و نذر  
 تابی آتش بکند مقصود با بشیل لفظ  
 میا پست و چنانکه در **اِپسم** **خواج** **زین**  
 سیل پر شک من کرد آنک اوج کردون  
 تا مفت طاق دیدم خسته تمام در خون  
 پوشیده و فانه که از اول تا مفت حرفهای  
 طاق که الف و چم و سی و زیست چون از  
 حرف آخرین **اِپسم** آن اراده نمایند و مجموع  
 در کلمه خون داخل شود **اِپسم** مقصود بجهت  
 می پوشد و چنانکه در **اِپسم** **مغیث** از عاشقان  
 غمزه سر دل که بر دیار جای غنیمت که مد



چنانکه در اسپم **قاسم** شد پستاره چو بخت  
 اشک از دود کرد این کار مهر چداو  
 از عبارت شد پستاره چون نقطه شش  
 ریخته شود پس تاره بحصول پوند و ک  
 بالمشیل است و چنانکه در اسپم **هرو** دیده و غیر  
 از شمار نقطه باران بنود از عدد و ناچینه  
 با اشک خودش یکپا ننود پوشیده  
 مانند که از عدد و ناچینه با نقطه های خودش است  
 پنج و شش است چرخ راج نقطه است و  
 و شش اشش نقطه و دیگر عدد چهار که با  
 نقطه های عبارت خودش پس ویت لفظ

خودش را چهار نقطه است و چنانکه در اسپم  
**مدیق** پسند از بجای دو پست پند را  
 ز اعداد اگر نبود در حقیقت کواش را  
 از حروف لفظ حقیقت آنچه عدد آن پی  
 نقطه است و حرف قافیت که عدد آن  
 که لفظ صد است از نقطه عاریت و حرف  
 یا که عدد آن ده است او نیز ازین قافیت  
 که در میان مرده قاف واقع شده چنانکه  
 در اسپم **بخنی** مارا که جفا کشیدن و محبت  
 خوشت چندان طمع و فاشا شد اردو  
 با چینه دلان مهر و وفا داری او

عشر پستم و جفا اگر پست کومت مقصود  
 با تمییز و یک لفظ پستم است و جامع هر  
 پستم حرفی و افسی و احصائیت این معنی  
 در **پستم** **صی** شاخ منبیل منضم زلف تو  
 در مرعنی همچو زلف تو دو باشد  
 بنودی شکنی پوشده نماد که اشارت  
 شده بیکر از زلف که از آن چم مراد است  
 و بیکر از عبارت بنودی شکنی که یک لفظ  
 نو و حصول یافته با سقاط حرف بی از کلی بود  
 و بار دیگر از لفظ کنی پشیر او ساقط شد  
 یعنی کاف و نون **اسلوب** **انجمن** و آن عبارت

از آنکه معدودی را که هر آن در عددین  
 مقرر و مشهور باشد ذکر کنند بوجهی که درین  
 اتقال نماید بآن عدد چنانکه در **پستم** **مارو**  
 اول و پایان مراد که پنجم کم شمار ابروت  
 چند آنکه باشد پس گوید زان شمار  
 عبارت ابروت چند آنکه باشد اشارت  
 به و ابرو که از یکی لفظ ابرو و از دیگری  
 حرف نون خواسته شده و عبارت  
 پس گوید زان شمار شرایت با سقاط  
 شمار ابرو که آن دو پست و مقصود تمییز است  
 و چنانکه در **پستم** **علیاه** مرود تا ماه و رویش در آن



کرد کوشش روز و شب گردیده اند  
 و چنانکه در اسپسم **علی** ماه رخصت تراوی  
 کاش در عیدی دمی بر مراد خویش  
 پنجم تا دهم از غرضی و جامع هر دو  
 حرفی و انحصار نیست اینها با هم **یک**  
 کرده دل من که خیالش بر چهره او شاد  
 خاش و چنانکه در اسپسم **منصور**  
 گنم دهم شمار بتان کج کشت من شمار  
 خود و جوی شمار هشت **اسکوب** و آن  
 عبارتست از اشارت بعضی ارقام  
 بر وجهی که ذهن اتعال نماید بعد دی که آن رقم

برای آن تعیین یافته چنانکه در اسپسم **غیاث**  
 شان چهار تا که بکاپست جیات  
 و ایم بار اوده کی بود ملک و جهات  
 حاصل زار اوده شان اگر که  
 بنوه و کری که باشدش وجه ثبات  
 از لفظ اوده شان که معی الترتیب حرفی  
 ثابت ماند و حرفی بیاقط شود و و الف  
 وی و الف می ماند برین شکل **ا ا ا** که رقم  
 هزار و یازده است و چنانکه در اسپسم **نختیار**  
 از انجم اشک پیش آن سیم برین  
 عشاق رقم دوازده صد که برین

با آخر خویشن جدا از دیگران

کردم رقم آنچه می توانستم من  
از لفظ با آخر آنچه با آخریت یعنی سر حرف  
با و خا و تا بعد اطلاق کرده شده و از آنجا  
آن که دو الف و حرف رایت آنچه ضابط  
رقم بودن دارد و الف است که صوت  
رقم یازده است و چنانکه در اقسام **پهلوان**  
دل مقام مهر و رویان سیمین قد شده  
و ده که پیر کردایش همچون فلک چیده شده  
مقصود همیشه شکیل شدن و ادایت  
از لفظ ده که مابین و پسند و بوی قیل

یا خد و هم بیادرت پیر کردایش فای فلک  
بلفظ لوتدیل می باید و چنانکه در اقسام **فرخ**  
پرویی چو تو قد کشیده باشد شکل  
پسند چو خط کشیده باشد شکل  
بر چهره دو خال تو چه زیباست کی  
بر مهر دو صف دیده باشد شکل  
و چنانکه در اقسام **حمید** اهل دلان پیر  
روی بران خاک در یافته سرایت  
زینک مرتبه پشیر **ن** هر حرفی را از لفظ  
یک چون مرتبه زیاده شود مقصود  
بجصول پیوند **اعمال تکمیل** به است لیف



اسقاط قلب **تالیف** عبارتست از جمع  
الفاظ متفرقه که در مواضع متعده اند  
یا قه با شد بجهت ترتیب پسیم و آن سقیم میشود  
به دو قسم اتصالی و اقترابی **تالیف اتصالی**  
بهم پیوستن اجزایست که در هر یک از طرفین  
و اقترابی نیست که اجتماع اجزا بدخول  
بعضی حصول ابد اما **تالیف اتصالی** چنانکه  
در **پسم صفی** ششاد و پسر و صف زده  
بر طرف جو پیار جو یای نسبتی نصف  
خادمان یار و چنانکه در **پسم محمد مونا**  
**میرزا** در مدح و شای شاه جمشید گان

سلطان فلک سپهر و ادای جهان  
کردن لوحی نوشته آندای دل  
خورشید نهاده دل بهر حرفی از آن  
و چنانکه در **پسم مسافر** خورشید غلام گشته  
آن دجورا که کرده سجود آن رخ نیکو را  
چون **پسم** ماه و مهر تاجش گویند  
باید که بود تاج مناسیب او را  
و چنانکه در **پسم میرم** مهوشی شکست  
ای من فدای آن بخت میر و پیش  
همان مهوش برای آن شکست و چنانکه  
در **پسم ایاز** در غم او پخته میخوانم من

وین را در پس کتبی بخوانم من وادم  
الم عشق همان پوسته زیر که ازو  
نفسه بخوانم من و چنانکه در اسپم  
**عادل** دل بخودی ز صدر برون پیدا کرد  
از فکر پری و شی جنون پیدا کرد  
افتاد بدست و بران این دل را  
یتدی که نداشت دل کنون پیدا کرد  
و چنانکه در اسپم **خدا** از لبای پس  
کلمات را بی امید بود خار خود آید  
بهریک چاک و اما نماند پوشیده  
که آخر خار باغ تبدیل یافته که جبار خود

اشارت با نیت و بهر یک از ان حرف  
حرف دال الحاق شده که چاک و اما نماند  
چار باشد عبارت از نیت و چنانکه در اسپم  
**روح** رقیب افتاد و در از خاک پاش  
ز محو دمان که می آید بپاش و چنانکه در  
اسپم **شاه** گویم تو نام آن اسپم اندام  
درج در او و من بود آخر نام و چنانکه  
در اسپم **شاه** این چینه که دور بود از خاک  
درش شد ساکن خوشی که بود بر کدش  
یارب که مباد خاک این خوش جدا از  
پرساکن و بالای پرش از زیر پرسان



الف ازاده شده و از بالای پر سپکن  
 نرم که عداست پکونت و محل ادب لای  
 محبت سپاکن است و چنانکه در **اپسم ارشد**  
 آنی که تراپین سپلم باشد شکل عیون  
 در همه عالم باشد و در کشور جان تا شود  
 و شان شد نام توقد ر م کم باشد  
 و چنانکه در **اپسم معبود** و دوش ارشد  
 خویش را ترپافت کل رخ کشا  
 پیرن بر آفتاب انداخت کل و چنانکه  
 در **اپسم ایل** دری که بود زینت کوش آن  
 مرا تجلیست شب عجب دل کرده را

دارد دشمن آخر فنی بکمال زینده بود  
 کمال اثرش را پوشیده ماند که عبات  
 کمال اثرش را داده **اپسم** واقع شد و که  
**اپسم** از آن با سلوب عریضت بلا خط  
 کا و صیغه لاخر که **اپست** و ترکیب کده  
 که بطریق وقف مذکور شد یعنی مثل اب با  
 که اختیار کنم مای را و چنانکه در **اپسم معبود**  
 پروشت ماند سپر بر زمین تا ترشید  
 کشیت بین تا تراشیده پر کن است  
 از آنکه مو بر پر داشته باشد و چنانکه در **اپسم**  
**حمید** آنکه بطرف کت عیسی بنشیند

رکته از ان اهل یقین کرده پسند جزع  
تو بر زبان نراند از ان مر یک نهایت  
ترقی جو پسند پوشیده مانده که حرف  
از مدح نهایت ترقی که حرف یاست اتصال  
می یابد الا حرف آخرین که نهایت رقی  
رسیدن او آیت که بر مجموع مقدم شود  
و چنانکه در اسپم **شیخی** باشد و بر ان پیا  
رورا آسنت دلی که پست سامان او را  
جوان دلی پروپاسی که بود جوان شده  
خاک را هم آن دجورا و چنانکه در اسپم  
**رکن** که کس نشسته با بنم مازین خویش

مایم و کنج مختصری عنشین خویش و چنانکه  
در اسپم **عجم** کی زطالع بد بر طرف زمر و لبر  
کی زمر طرفی ماه پاره و بر و چنانکه در **آم**  
**اولیا** هم تو ز راه عدم ای جان عزیز  
آرایش تست پاک شود از سه چیز چون  
شد ز تو اندکی نازی ای دل میدا که است  
بود امنیت نیز پوشیده مانده که لفظ  
دل را با بساط طه ال ناز اعتبار کرده شده  
که بطریق خطاب بدل اشارتی بآن واقع شده  
و نیست و پسلام آن ناز را مرود و لفظ ام  
تعیین نموده شده که از یکی او مراد است



و از دگر یی یا براده تقدیم آنچه آنرا پسندم  
اعتبار نموده شده و چنانکه در **ایسم ساقی**  
اگر چهل سال زندگیکه است چون  
امسال را پاشده است و چنانکه در **ایسم**  
**بنی** ساکنان عرش را باشد نظیر آدمیم  
جانب جانی که خود را پافت خاک آن قدیم  
و چنانکه در **ایسم بریان** خون چو گشت آرم  
پرغم ریخته صاف میباریم آن دم بخت  
و چنانکه در **ایسم جامی** ای فیض تو امید  
ال عرب را چون غم نایمید اگر بود عار  
ازین فیض گرم و تالیف **امیر** چنانکه

**ایسم خال** دست نقد جان پاکان در دلی  
و دوست خدمت پاکان زبهر در دلی  
کو پست پوشیده نماد که از جرات  
مبت پاکان که تحلیل مذکور شده لفظ مکان  
بجصول پوسته و چنانکه در **ایسم منصور**  
ز بخت آن دلبهر پسندیده شد آشکارا  
عکس نور در دیده پوشیده نماد که  
عکس نور در دیده دیده در نور **ایسم**  
در **ایسم توانی** موج بر اوج فلک ز دگر چشم  
ابکار ماه من پن جانب موج اسب  
یادوار و چنانکه در **ایسم علی** دست



عزت ناما که بر بدن زان ملک جان پرو  
 پیایی سوی دل آمد در و بوی خوشت مضم  
 لفظها که تحلیل حاصل شده چون الف از ده  
 ساقط شود و ماند و چاک در **پایم شاه سنیق**  
 از آب حیات اکبر روح افزاید پیوسته  
 زبان بنظم شکستید در شهر کی نقش  
 رنهای پر آرد بقرض خط آن شده باید  
 پوشیده ماند که الف نقش نمی کرد از آن  
 تصحیف لفظ سبع است و لفظ پای چون  
 در کلمه شهر داخل شود مقصود حصول پیوند  
 و چاک در **پایم قل** ای پرازم کرد و مرارت توان

قد و بالای چیب و زلفش آورد در قلم پوشید  
 ماند که مراد از لفظ زلف در قلم آوردن و  
 و از باقی دخول در لفظ قلم و چاک در **پایم**  
**نوائی** بسته ام دل در فضای کوی او باشد  
 کنون بنده را جایی که ست در روضت  
 فزون و چاک در **پایم نقی** ای جایی  
 غمت این دل غمیده من جور و ست  
 همه پسندیده من آخر عقیق ناب دور  
 جیشنی بین ار اشته بهر قدمت دیده من  
 و چاک در **پایم حید** بنال از درد ایست  
 در حدایی که یار محمد و محمد دماهی



دچناکو در اسپم شیر کر میطبی تو از ره راست  
نشان رو جانب دیر عمره پر مخان  
گویند بر استی بود زاهد شهر شیدت  
اورا بر اسپتی نیست بدان دچناکو در  
اسپم علی ازان در سر کسی چری اگر واپست  
شغنی خاک در در زیر پر واپست دچناکو  
در اسپم امین بجوگان بازی آمد آن پسته  
محل کوی بازی دان و پسته باز از محل  
کوی بازی میدان اراده شده یعنی لفظ  
دان میدان باشد و چناکو در اسپم  
امان ای در دل سبک است اما آرزوی تو

بدان زیبا فتاده ما خاک کوی تو دچناکو  
در اسپم عمان بر زبر خورشید اگر چه مثل و ما  
گرفت آسم آن چری که بالای وی آید جا  
گرفت پوشیده ماند که با شارت  
حرف عین بر بالای فتحه که لفظ زبر عبارت  
از اپست عین مکسوره اراده شده و چناکو  
در اسپم نبی در خط پسنبر لب جانان  
پست با چاشنی و خال نهان دچناکو  
در اسپم سالم چهره را از بس که پوشند ز  
بی وجه و خال روی می آرد و کرد و کرد  
عام از طلال پوشیده ماند که در لفظ

ملال لام الف مشابهت بکوچه خاص  
 و فوج که می بین الف و لام شانت بکوچه  
 عام که بدخول حرف اول لفظ و کرد و شانت  
 لفظ ملال حصول افتد و چنانکه در اسپم  
**بابا علی** یافت این سپرد و پانزده رفت و دل  
 خویش و در دلش یافید مهربانی منزلش  
 و چنانکه در اسپم **بوس** خطی کش جان را  
 کرد خاطر لب نوش او و در غزل خویش  
 و چنانکه در اسپم **جان** آن صنم از من که  
 پوشید حرفی از احتیاج دل خنید  
 و چنانکه در اسپم **ان** مشابهت و لم بروی نازک

جان نازده بس و قات بیستمی چرب  
 که بود زکشتن در آخر هم سایه پرده  
 و روی سنی محضی ناز که از اشد تالیف  
 اتراجی که مذکور شد بعضی اتقالی نایب  
 شامت و ایضا جامع مرد و قیامت این است  
 چنانکه در اسپم **خواج** هر که در بندگی خدمت  
 آن یار نکو روزگار داند خود آرد از او  
 روی در و چنانکه در اسپم **خستیا**  
 مر لاله که از و قد پنی رویش و است  
 بر دل از سر ویش پراسن کل چست و  
 پر خون خار آمد هیچ تیر بر پهلوش



و چنانکه در **اَپسم** **زمان** دل که بودی و زو  
 با محبت کشتی از رخسار و روشش آمد بعد  
 ازین حد فوشتی و چنانکه در **اَپسم** **علا**  
 چو عشق نهان بر ملا افتاد و دل زار  
 من در بلا او افتاد از عبارت دل زار  
 در بلا زربالا بحصول پیوسته  
 و آن عبارت است از عدم اعتبار حرفی با ذمه  
 از لفظی و جریان این عمل به طریق است  
**عینی** و **شکی** **عینی** است که منقوص در ضمن  
 منقوص منتهی تا قاطع شود چنانکه در **اَپسم**  
**عبدی** گفته که داد صبر دادیم که

و زوای چو ذی فست ویم بدر آمد چو غم  
 رفت بر باد آخر آن صبر و قدم بر نهان  
 در چنانکه در **اَپسم** **محیی** از قدحش  
 چو من بر زمان پیر فکند چه وی بچین  
 و چنانکه در **اَپسم** **معهی** اسباب جهان  
 مرده در آید نطفه از درج در و خواء  
 نفقه و زور صدف بجاک پای دل  
 ادلی مرده که پست از پیر آن گذر  
 و چنانکه در **اَپسم** **فرید** چو الی تع برکت یا  
 آن دم زمین پیر بازی و از صد چو حسن  
 و چنانکه در **اَپسم** **زیر** من و دل از غم عشق و آسا

زیر و زیر شده هر دو زیکه کرد و در  
و از بدایع این قسمت این مثال در اوست  
**فصل** بکر بسوی مادر رخ نه نماز قصر  
مان صورت قبله صاحب دلان عصر  
عبارت نماز قصر آیت که در رکعت آخر  
پا قط شود و چنانکه در اوست **حسام** شفت  
که در اوست خن آموخت همه در غایت دل  
شعله بر افروخت همه چون جبهه شریک  
آتش از دل پروان چو در چون درین  
پسوست همه و چنانکه در اوست **سعدی**  
در دیده را پستین از باب نظر

غیر از دویت بنود ماه در اوست  
بیا طلعت کرد نگاه ناچار کی دو دیده  
ای سیمین از دو دیده چون حار  
کم شود یک دیده و نیم ماند که از آن حرف  
عین و لفظ وی اراده شده و چنانکه در اوست  
**صابری** بود همیشه چشم پرور که  
چون آینه در مقابل آن دهر محروم شد  
از مقابلش در آری در پی رخ او  
سج نباشد دیگر در دو که بر یک حاصل شد  
از مقابل او لفظ صاف را و آیت و چنانکه  
در اوست **قیس** بعد که عاشقان جز غم مانند بر



۱۰۰  
 آبی از قضا و حرف او بود باقی بمن  
 و چنانکه در اسپم **بهمن** پارسایان  
 در دور لببت جرحه کشند از پی هم سر میا  
 سوخته او باشن شد و چنانکه در اسپم  
**میزان** که دید چشم تا منان پیوی خداراه او  
 پر ز اشک امجد خود را بر کن راه او  
 و چنانکه در اسپم **اکرم** که از دچو شمع آتش  
 بجز یارم جدا از خداوند خود اسکام  
 و چنانکه در اسپم **زین** جان نواز فرخ  
 آن پیر و سیمبر یابنده اهل نر زمین  
 بوزنت و کر و چنانکه در اسپم **بهمن**

صد آه دل آن نگار را در پی دان  
 هر جور و جفت که میرسد از وی دن  
 از بس که ز پرهای کسان با جفت  
 پی در پی کوی مانده خالی میدان  
 و چنانکه در اسپم **انت** بر دل غم دانه و تو  
 ابنوه بود بار دل من کراش از کوه بود  
 من تا ببلال باشم از تو کرمت حرفی که بود  
 برب از اندوه بود از لفظ غمت  
 تا ببلال باشم یعنی تا میم ناکو باشم و چنانکه  
 در اسپم **شاه** پرستی کن پیش از آن روزی  
 که پرسی ای جوان مرقم را از کجاست و بکشتن



و اسقاط **مثلی** است که منقص و غیر  
 منقص منسوب به وجهی از وجه تعیین یافته  
 از وجه اعتبار پاقط شود چنانکه در اسپم  
**صدر الیم** مردم بخون نویسم بر روی **صفا**  
 چو دو و صد پال از اینها یکی خوانی  
 پوشیده نمائند که اشارت شده تکرار  
 لفظ صدر پال که از یکی همان عبارت است  
 که چو دو بودن کنایت است از اسقاط  
 سین و از دو دم بار از صدر پال که سین  
 موقوف اراده شده که حرف پسین از دو  
 اسقاط می باشد و چنانکه در اسپم **پری**

در آید شانه مردم در ره زلف دلارای  
 کشید هیچ را ایست بر از بهر پی سپیدی  
 و چنانکه در اسپم **فترخ** آمد نوید وصل امید  
 و مبدم کاسایه از رخسار دل شادیم  
 و چنانکه در اسپم **شبل** پاینده چهره چون  
 و غورشیده مر زمان بر خاک کوی او  
 ز پی هم ملازمان مراد از تکرار لفظ ملا  
 اسقاط میم و زنی از دست تحبیل او چرخ  
 و لامان که می ماند ماده حصول اسپم است  
 و چنانکه در اسپم **بد** و لهای کپن بهم را  
 بد کوی که تخم جور کار و چنانکه در اسپم



**فصل** غم بدل من همیشه آفت باد  
 دین خانه پر از اش فروخته باد  
 مردل که بود بسوز و از زاری او  
 نالان چه بود خانه او سوخته باد  
 از نال که تجلیل حصول یافته آنچه خازد است  
 یعنی قلم از و پیا قط شده و چنانکه در اسپم  
**بدیع** بر پر پر رخو آمد می منجیل  
 الراحة من مقدمه گفت مکن رکت  
 طعام و شراب قلت کفانی کبیر  
 فی دهر و چنانکه در اسپم **میلال** کفتم کی چای  
 غمت ای بت بکحل کفشان منم دوباره که ناچار کنی

و چنانکه در اسپم **زید** چارم چو سحاب دیده  
 گریه از خواهم در وصل آن نه تا باز  
 از ابرامید در هوای آن ماه دریا  
 که بود یتیم خواهم آنرا ماده اسپم لفظ ابر  
 امید است که اشارتی بقطری واقع شد  
 و مراد از یتیم لی **آب** و ام است و چنانکه  
 در اسپم **بشیر** آمد رقم عنایت از حضرتیار  
 هر حرف در روز خانه کو مبارک کسب  
 یک در کمونی کرده شب پرستاره  
 بر روزگار و چنانکه در اسپم **سپهر**  
 عیدی من آری خود را شکسته خواهی کاپ



و چنانکه در اسپسم **ساقی** از وصل تو گرانیم  
چه عجب وین کام و داد و دنیا بم عجب  
آسان چو قیب تو نیابد آزا آخر هست  
کر ما بم چه عجب و چنانکه در اسپسم  
کفش و رمای اشک از مدهت ای پرفرا  
گفت چیزی را که میباید نهان خامر سپارد  
و چنانکه در اسپسم **قدیم** جز در دل ملک یار تو آفر  
باید بزود و آینه از دود آفر از بهر نمود  
پاکی در کار است پاکی نماید رخ مقصود  
آفر و چنانکه در اسپسم **ناصر** شد بخوبی وی آن  
شوخ پری ش آفتاب کس نمید از خاک باد و آفتاب

و چنانکه در اسپسم **بشیر** قصه پر در و مجنون  
کان حدیثی و گمش است شد کن رشنوی  
حنی ز دور و من خوش است و چنانکه در اسپسم  
**جامی** آن شاه پیر بر معرفت خوانام  
در خلوت و حدش مقام است مام  
در جایان خلق باشد او را وحدت  
کرد و کشت آن جبع تمام و ماده  
این معاینه از جوهر طبع فیاض کو نشاد  
مقرب الحقت اسطغانیه است با هم **ش**  
زین بیان که گرفت اشک را روی من  
پا زیم جو پاک چهره زان و شین



ناچار کنیم دست و دامن پرور

آفرزد و دیده حاصل با پیمین

و چنانکه در اسپم **لقمان** عمری دل می چسب

غم میکند راند با خود ز کتاب وصل خفته

میراند میخواست و وصفی درخت خوا

پنجه شد از آن دو ماه آخر چون خواند

و چنانکه در اسپم **ابن** بر زمان آینه

می آرد بر پیش ماه من چون دیده

در دیدار خویش پوشیده ماند

که دیده در دیدار خود چنانست که خود را

نی تواند دید چون ماه که مراد از او لا ملطفت

در دیدن خود مانند دیده باشد او نیز خود را

**و جامع هر دو** چینی و مشی است این چند

مثل چنانکه در اسپم **خان** دوش در سینه

کردند احتسابی را اهدان خاک آن در

جای آب زندگانی شده بدان

و چنانکه در اسپم **امان** ای اکر در پیرا

حقایق کوشی کویای ازل کلک تو

با خاموشی صد حسنی اگر بیل در آ

فی الحال از خانه و از زبان کبش

پوشی و چنانکه در اسپم **زکی** دل چیت دو

در خود ایامی حاصل نشد که یکش آرمی

محتاج بچکان زمان را گویند عاریت  
حکیم نیست غیر از نامی و چنانکه در آیم  
**نارون** آن مرد دل من بخویش بایل کرده  
بسته کرده عرض شایل کرده چون که  
بلا که کش حیت دگر آن پرورد  
تج حایل کرده الف لفظ روان  
حایل کرده یعنی بخت عدم اعتبار خط  
در میان او کشیده شده و همین بخت  
این معا با هم **پس** پی سپیدن غم گفت  
میدار بختک ما ترا زود در دل  
چون الف لفظ ما را در الف کله زار

صد بار ز آفتاب روی تو هست  
و چنانکه در **پس** **شجاع** چون در و دوشده  
در جرج آن بت رعناعت شست کردن  
پهانش رفت دل از جاعت شست و چنانکه  
در **پس** **نهی** کاتب تقدیر خطی مشکب  
بی قدم بکشت بر خپ ریار و چنانکه  
در **پس** **سحر** از سیل سر سگم ای سق  
پست آب گرفته راه چرخ و چنانکه  
در **پس** **واحد** ز آفتاب عشق مرا جاودا  
و پست کدشت در دزدان چرخ  
جان کسل است و چنانکه در **پس** **شام**



پائین پیش تو بنهاده قدم پیش حمید  
 چنانچه بر جسم و قلب چنانکه در آسم  
**منصور** ای دل کوش رو منم جو برای من  
 مژول چو عاقبت بهر آید شود تمام  
 از لفظ رو منم هر یک از حرفت چنانکه  
 علی الترتیب چون بر اول لفظ مذکور تقدیم  
 یابد و حرف آخر نیز مقدم شود و مقصود  
 بمحصله پوند و چنانکه در اسپم **شرف**  
 متر است از مهر و در خواره آن نازنین  
 پیوسته مهر و چو دیدی در خوشتر این  
 چنانکه در اسپم **محمود** فیض عام یار چنانکه

دشمن بیاد سپهر جای پامند چو دوست  
 و قلب چنانکه در اسپم **میرادهم**  
 شد ز آه پند لایق نرسیده یار ما چون  
 زلف خود بر هم زده و چنانکه در آسم  
**بهاور** پسنبیل من را بچین پسنبیل آن  
 پیست میلی گاه آشفته بسوی این دیار  
 و قلب **بعضی** چنانکه در اسپم **بهاور** پرورش  
 ربشت آمد و طوبی شاید بهو آه  
 اگر در پی پرورش آید و چنانکه در آسم  
 نگر که اکو بود بهر تبش  
 یگری بود در پیش

و چنانکه در اسپسم **ترخان** با زبهر هلاک اهل  
رخ نمود از زبان بی و مکر و شکر  
قلب و رین طریق بستی بر عمل چسبید  
باشد چنانکه در اسپسم **ضیا** ستم که میکشتم ای  
زاهدان بدوش سپید شمار نیست همه  
زبهر نام نگو و قلب **کل وضعی** چنانکه در ستم  
**رستم** دل من زیر و زبر گشته پریشان طاعت  
پستم و جور کنی زیر و زبر آن جور است  
و از نواد قلب کلیت که تصررت نیست  
بسه کلید باشد چنانکه در اسپسم **اد**  
بوصف صفت که کشاد

کرده می زیرش نماند و میکند اکار می  
و چنانکه در اسپسم **صدرا** ز پندل غریبی کج  
تخصر بس پست از دیار یاران  
دور و پیکس مراد از دور پیکس که است  
و چنانکه در اسپسم **قریش** هر دلی را که چه در عهد  
کشادی و پست داد یافت از قربان  
و بهر که کشاد **تشدید و تخفیف** است که  
بیا تشدید است  
پسم **خرم** دل را بسواد  
پست وین سپید بهر  
از بهر که کشاد دل را کشید



اندازان که نموده دلربا بشاز خوشیت  
اچنانکه در اسپسم **فرخ** خوش بود مسکام  
آن رخ همچون قمر بره آن رخ کشیدن  
و آنها از شکست تر لفظ دند آنها گز  
یافته که مراد از آن تشبیه است و چنانکه  
در همین اسم **فرخ** روی چو نموده بتی افکند

چهره پر در سوزا  
از پر حرف سین  
و چنانکه در اسپسم **ت**  
بر زمان شکل  
**مرو** حرفی را میجد

بخت چو در سپهر غم آزاد شد  
و چنانکه در اسپسم **ا** عاشق می که آه شد  
پیش لستان زایش عذار ماه پوشد  
همان زمان و چنانکه در اسپسم **زین**  
تا چه خواهد شد که از گریه این چشم پر آب  
باز بارانست و بالا خانه چشم خراب  
**عمل قلب** و آن عبارتست از تغییر  
حروف یا کلمات بجهت حصول مقصود و  
عمل اگر حروف علی ترتیب منقلب شوند  
قلب کل خوانند و الا قلب بعض گویند اگر  
غیر در ترتیب کلمات باشد قلب کلی گویند

در هر یک از اقسام ثلثه اگر لفظی آورده  
شود که مفهوم آن شعر باشد بتغییر رتب  
نمک و چون لفظ دور و عکس و کشتن  
و کون شدن و پریشان و اشفتن  
و برهم زدن و امثال آن از اقرب وضع  
خوانند و اگر زی توپل یکی ازین الفاظ  
پسباق کلام را بر بعیدتر رتب دالیتی  
باشد آنرا قبح جمعی گویند اما قبح کل وضعی  
چنانکه در اپیم **حسام** از روضه جنت سر  
کوی تو هست و زحر و روشن نظر  
بسوی تو هست گویند بخت آفتابان غنطت

هر کس ز منی کشد دل میطلبید تا مست  
طلب کشد هر کس بیت و چنانکه در اسم  
**ابن** آن که نایب شب عید ابروی پر خم  
گویند و دوامست که منضم شده با هم است  
شده با انضمام حرف با که مقصود با همیشگی است  
و چنانکه در اپیم **مسلم** دی حال الم پیش تو  
ای من بر بنوشت زده باشک خون  
نقش قلم بکشته حرفی خواندی  
ش از اشک و کر  
**ع** کشد زلف و قدش  
مزار زلف پای پیشش است



لام را پای پیش گفته شده بکار معنی تقدیم  
و بار دیگر معنی اعدا شد و الف نیز از آن  
قبیل است و چنانکه در **اِپسم جان درویش**  
دیوانه عشق تو که شد بی دل و دین یک  
نخل و عمارت روی زمین باشد با مقام  
دیویش از آن حالی دارد که آن یاسمین  
و چنانکه در **اِپسم بدر آن زلف بستان**  
چکشای مردم از زلف  
ای طرفه صنم بایه بر  
بغم آرد کشت دخی  
و چنانکه در **اِپسم امان** پس از آن

بر عرض کشند یک تعریف هر دو  
ساقط شود و چنانکه در **اِپسم نور**  
بی می نشین تنگ دیتی ای دل  
کن رسن می این لباس سستی ای دل  
چون رسن شود و رسند پای باری  
خود را از لباس خود پرستی ای دل و چنانکه  
در **اِپسم** دل جفا نیست که اندوه  
وزان پیر نیست که آن بکران  
و چنانکه در **اِپسم شمس** میگفت دل  
از روز جزا و کفتم که بود شب ابد  
وصفا و کوا و چنانکه در **اِپسم شعیب**

کفتم که دهم شرح دل باشد  
 با چرخ گران دستاورد دوم  
 خود سوخته شد خانه خورشید چوب  
 بر قصه سورناکت خود بخش دوم  
 پوشیده ماند که خود سوخته شد  
 خانه خورشید اشارت باینست که لفظ  
 خانه خورشید بی حرف و ال باشد  
 که رقم اسپر است و عبارت خانه  
 خورشیدی که حاصل شده متضمن حصول  
 اند اسپر است و چنانکه در اسپر  
**انجم** عاشق پیدل تنیست شاد شد

شالی باقی محسنات آنچه باید بقدر امکان  
 بر می باشد خواه در ضمن حصول اسپر وقوع یافته  
 باشد و خواه بعد از آن اصلاح پذیرست  
 چه بی از آنکه این رعایت کرده شود فایده  
 این اعمال بر وجه کمال نخواهد بود **و تحریک**  
**و تکین** آنست که حرفی را در کلمات ثابت دارند  
 یا متحرکی را بتمام سکون آرند چنانکه در اسپر  
**ابل** این دل شده خوابال ممکن گرفت  
 و سران میکن گرفت تاراش  
 دل نیز در بر نیافت  
 و چنانکه در اسپر



و چنانکه در اسپم ای یکس می جام تو  
 خورشید ننگ پروانه شمع بر کجا و ننگ  
 زان می که بنگ تو بود نیست عجب  
 کر زیر و زبر یافت خود را سر یک  
 می که در کله ننگ است مل است که از آن  
 حرف زیر حرکت زیر یافته و حرف زیر  
 حرکت زیر و چنانکه در اسپم **اخم** کی از دو  
 دلا و زیر خود بتان ایام با اختیار روند  
 آن همه شکست کشت  
**طاهر** از هر طریقی  
 مرد شده را بیکار

بی بهره چو از خیال و صاف میت  
 بود آن او پس حرف یکس مقصود و مراد  
 پوشیده نماند که حرف با مطلق نخواهد  
 شده و مراد از سه حرف لفظ یا است لام  
 جاره و لفظ او که این حروف تجزیه  
 یافته و مراد از صاف می حرف غایت  
 که با سقاط آن اشارت شده بهر حصول  
 حروف مذکوره که از منقلب شدن آن حرف  
 علی الترتیب اسپم مقصود بحصول می شوند  
 و پسکنا ت و قب **کف جید**  
 شمع را باید نیز او دانست

کشد آخر سرفراز تاج و سرکش مشق  
 از دو لفظ تاج و سرفراز تقدیم یافته که  
 عبارت سرفراز اشارت بآنست **عمل**  
**تبدیل** شش است تحریک و تکیه  
 شدید و تخفیف مد و قصر اظهار و سرفراز  
 معروف و مجهول تریب و تعجیم و آرام  
 مذکور و دو قسم آخر از جمله اعمال است که  
 بعضی از ارباب فضایل بر تدوین اصل  
 که چهار قسم اول است در آنجا که  
 چون غرض ازین ۴  
 بامور مجتهد در آن کون

مانده از حرفی انداختن چنانکه در اپیم **امل**  
 کو عاشق زار مانده سچاره رخساره  
 خویش اسمواره بر طرف بقا مانده  
 و بر خاک رمش برد اسن آن بش پند  
 رخساره بر طرف بقا مانده که مذکور شد  
 اشارت بآنست بمذود و پیاختن الف که مقصود  
 است بر طرف مانده  
 بر حرف تا که سر  
 ن باد و پیاده  
 مد آن خبر دل از او  
 از حد من



خواه که بسوزد دل سپرد را لفظ  
والف مدوده را بر دو نامه گفته شده  
مریک یعنی دیگر و چنانکه در اسپم **بها**  
به سونمان پند اما چه حاصل پند  
ارزو مند پند و چنانکه در اسپم  
**شها** زلف او را صورتش مقصود بود

پیش مقصود لفظ  
عبارت مقصود  
**اظهار و ابراز است**  
در عبارت و رینا  
یا حرفی را با بقای و جو

از عبارت پوشیده دارند چنانکه در سم  
**پنیم** پنیم رخ و لدار و کربار احسن  
گویم غم و درد خود بد لدار احسن  
ناگفته خویش گفت پنیم یکش  
پنیم لب او همان کربار احسن  
و چنانکه در اسپم **مهدی** پیش منی که

وال ذل زاده  
دی و سیج کشته  
ز چه داشت در پرده  
چاه وقت که کن  
پیمخت  
شبح پان م چه جای

اخر عبارتست پنهان چو ترا آنگ  
 که کنار آن میان و نیست لفظ  
 اخر از عبارت پنهان است بعضی است  
 حرف تا از آن و لفظ چو نیز آفراده  
 پنهانست که مقصود بهمشیل است چنانکه  
 در اسپم **خو** زان زخم خدکت غمزه رکانه  
 خونی عجبی کرد  
 خوف خدکثر  
 اثری جانانه  
 اشارت کردن به  
 حرکتی که مجهول باشد یا

معروف چنانکه در اسپم  
 غم خورد میجوید از لعل تو بهر پیش  
 که باشد پسیر از آن دردی ز سر  
 و چنانکه در اسپم جانی از فکر تو دل میشناس  
 خدکریو عمر جادو دانی دارد دلگاه  
 خطاب گویدت عمر بود جویای خط  
 ی لفظ جانی  
 ماب باشد حرکت  
 بد بود و چنانکه در  
 نیست مایون  
 رکون زیر کرد



از و کپرا پست و کر کون کشیده یعنی هر حرف  
شده و زبر که حرف اول است و کر کون  
شده یعنی لفظ زیر تبدیل هست و چنانکه  
ایسم از آن باخته و لان زاریا بند را  
مردم ز رخس نقاب بکشاید یاد و در  
نقاب بنگرای دل که بود پیش رخ آن  
کهار یایل کش

جای خود در محفل

دید چون

تصییف که لفظ

دید و یکار زیر زیر دیده

از نام کر و پست هر نامی پنهان  
خواهم گویم نیستوان کهن سج  
و شاید که این تصرف در مرکبی بود که آن  
مرکب متضمن حصول ایسم باشد چنانکه در اسم  
صد و رسا از و ا پست نام تو احسنه دل  
و در آتش غم سوخت باشد صد بار  
ایست

خزین که آخر

بپشت چون سوخته

ماند صد بار بوده باشد

باخته و لان کجایی بود

لطفی کردی رعایتی فرمودی چون  
از صدف کوهر نام خوش تو جیسم  
عنائی فرمودی و حصول اسپم  
بطریق و اسپطه در اصناف معاجار است  
چنانکه در ضمن بعضی از اشعار مذکور شد  
و چنانکه در اسپم الی ای انکو نظیر غیبت  
در امانت

از نام خوش

یک فرد

چون از راه مقصود

یک نقطه مانند نون

که در لفظ زیر است دیده و دوم بار آورید  
در هر حرف را مراد است از این قسم عبارتست  
از آنکه چهار حرف پی و چیم و شری و کاف  
که مخصوص لغت اهل عجم اند بدل کنند  
بجای با و چیم و ز و کاف که مشترک میان  
زبان عربی و عجمی باشد برعکس آن چنانکه  
نمونه زبان خود مانده

فی صبر کا

ره اسم قطره اشک

خبر افکار و دنیا

ما یک نقطه با قطب شد



دور ثانی درج در خود ریخته یعنی حیم که درج  
در است درج در ریخته و دور حاصل  
و از لفظ پاسبان یافته که مقصود به مثل  
و چنانکه در اسپم شیر است ای پسر از تو  
هر چه خواهی خورشید و ستاره را  
پنای و چنانکه در اسپم سراج از بهر دعا

آن در زین

از پسر مهر

پن اکثر

پوشیده نماند که

شده بیار کشین

دور داشتن اکثر ستاره عبارت از اسط  
و نقطه لفظ راج است که مقصود به مثل  
و چنانکه در اسپم بهر قدم یار درج  
پایان در حقه مرد و دیده دل نشان  
در پیشتری مشاهده شد از چپ در است  
بر چهره چو دور ماند از آن پسر و روان

ما که شریک در

برفته است کن

شب بی نهایت که

کن زمره مگو که ریزد

نقطه که تجلیل حصول یافته



نقطه اراده شده و چنانکه در ایسم  
جان یافت خلاوت تمام از لب او  
شیرین کام است دل به ام از لب  
چون بادل عکین غم او گفته شود  
بسیار رسد اثر بکام از لب او  
چون با گفته شده و لفظ یا بر اد است

و چنانکه در

عذیده آغشته

در و که گشته فر

قتل آن پادشاه

افسند و دوری که

مانده در هر طرفی جلوه نمود چون یکدو  
که گوشه حبش افروزد و چنانکه در ایسم  
چون ای دل بحر آن مظهر الطاف و نعم  
کز ملک عجم سپه وری گشته علم آخر  
از جو د کیست کش خاص عجم چون عام  
بر و وظیفه از کنج کرم و تواند بود

مقصود چنان

در جی از و جو به

به از تصرف بحصول

برف بهر علی از اعمال معانی

این معانی متضمن عمل است





۱۳۰۲

در آسپاس نام تو به پیش دیده نمود  
 کردهم نظری درون دل بود و این  
 که بوسپیلد عل تبدیل است با هم  
 انرا که از تو مرتبه بندگی بود او به  
 رنام تو در خندگی بود و بستی بر عل  
 این معا با هم در نام تو غیب مضم

بایستد  
 آن نام که در  
 جزویش  
 چنانکه در هم  
 کسین سج ۴ دین



